

مفهوم بحران قانون اساسی (مطالعه تطبیقی)

چکیده: در نظریه حقوق اساسی نظریه‌ها و مفاهیم متعددی در خصوص قانون اساسی شکل گرفته است. یکی از این مفاهیم، بحران قانون اساسی است. در هر کشوری که دارای نظام حقوق اساسی است ممکن است در لحظات خاصی یک مشکل سیاسی و حقوقی رخ دهد که نظام حقوق اساسی قادر به پاسخگویی به آن و رفع آن مشکل نیست. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از مطالعه تطبیقی به دنبال پاسخ به این پرسش است که مفهوم بحران قانون اساسی به چه معنایی است و چگونه می‌توان آن را شناسایی کرد. در بحران قانون اساسی اصول مندرج در قانون اساسی و نظام حقوقی کشور قادر به حل یک مشکل یا تعارض جدی در عملکرد دولت نیست. بحران اساسی به انواع مختلفی تقسیم می‌شود که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته‌اند. همچنین با مفاهیمی مانند فرسایش قانون اساسی، پوسیدگی قانون اساسی و وضعیت اضطراری نسبت نزدیکی دارد که در این مقاله کوشش شده است مورد بررسی قرار گیرند. از آنجا که نظام‌های سیاسی و حقوقی مختلفی در جهان وجود دارد، مصادیق بحران اساسی در نظام‌های مختلف نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

کلمات کلیدی: قانون اساسی، بحران اساسی، فرسایش اساسی، پوسیدگی اساسی.

مقدمه

قانون اساسی مفهوم بنیادین و نقطه کانونی مباحث حقوق اساسی است و در دانش‌های دیگر مانند علوم سیاسی نیز نقشی بسیار مهم دارد. این مفهوم نقطه ثقل بسیاری از مفاهیم و نهادهاست و اقتادن خلل در ارکان آن، سایر حوزه‌ها را به خطر می‌اندازد. از این رو محققین به دقت این مفهوم و لایه‌های آن را مورد بررسی قرار می‌دهند تا بتوانند از ایجاد بن‌بست در این مفهوم جلوگیری کنند. در این مقاله یکی از مفاهیم مهم مرتبط با قانون اساسی که در نظریه‌های حقوق اساسی مطرح می‌شود یعنی بحران اساسی یا بحران قانون اساسی^۱ مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بحران اساسی وضعیتی حاد است که در آن نظام حقوقی موجود قادر به حل یک اختلاف کلیدی در ساختار سیاسی نیست یا یکی از نهادهای اصلی از قانون اساسی سرپیچی می‌کند یا قانون اساسی نمی‌تواند پاسخ روشنی به یک تعارض یا مشکل سیاسی بدهد و یا مقامات آن را نادیده می‌گیرند. این پدیده معمولاً رویدادی لحظه‌ای، کوتاه‌مدت، مشخص، شفاف و ناگهانی است. اغلب با بن‌بست نهادی یا رفتار فراقانونی همراه است و می‌تواند منجر به مداخله ارتش، اعتراضات گسترده، فروپاشی حکومت یا نظم حقوقی یا درگیری بین نهادها منجر شود و گاه ممکن است به تغییرات ساختاری یا اصلاح قانون اساسی منتهی شود.

رشد دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی از ویژگی‌های قابل توجه دهه‌های اخیر بوده است، اما به تدریج رژیم‌هایی افزایش یافته‌اند که ظواهر دموکراتیک را حفظ می‌کنند و هنجارها و ارزش‌هایی را که دموکراسی‌های مبتنی بر قانون اساسی بر آن‌ها مبتنی هستند، نادیده می‌گیرند. برای درک زوال دموکراتیک^۲ باید دید ظرفیت رژیم برای حفظ سیاست‌های دموکراتیک رقابتی و مقاومت در برابر تلاش برای تضعیف پایه‌های دموکراتیک تا چه حد است.^۳ بحران اساسی می‌تواند یک نظام سیاسی و حقوقی را با چالش‌های عظیمی روبرو کند و در حادترین حالت می‌تواند به فروپاشی یک نظم سیاسی و حقوقی و از بین رفتن قانون اساسی در یک کشور شود.

این مقاله با روش توصیفی تحلیلی و استفاده از مطالعه تطبیقی به دنبال پاسخ به این پرسش است که بحران اساسی به چه معنایی است؟ برای فهم این مطلب باید انواع بحران‌های اساسی را شناخت و آن را از سایر مفاهیم مشابه و همپوشان تفکیک کرد و همچنین کوشش شده است نمونه‌های مختلفی از تجربه بحران اساسی در نظام‌های حقوقی و سیاسی ذکر شود. آنچه انجام چنین تحقیقاتی را در ایران ضروری می‌کند لزوم نگاه عمیق‌تر به قانون اساسی است. بحران در هر نظام حقوقی ممکن است رخ دهد. آنچه می‌تواند با

^۱ Constitutional Crisis

^۲ Democratic decline

^۳ See Xenophon Contiades and Alkmene Fotiadou, "On Resilience of Constitutions: What Makes Constitutions Resistant to External Shocks?" Vienna Journal on International Constitutional Law. vol 9 (2015)pp3- 26

ایراد مواجه شود انکار بحران است نه مواجه شدن با بحران. حقوقدانان حقوق اساسی باید به این نکته التفات داشته باشند و بپذیرند که بحران در هر نظامی رخ می‌دهد. آنچه مهم است شناسایی بحران و تشخیص آن و ارائه راهکار برای آن است، زیرا اگر یک بحران شناسایی نشود می‌تواند موج‌هایی از نارضایتی و مشکلات دیگر پدید بیاورد و در بلندمدت به نظام حقوقی ضربه‌های مهلکی وارد کند. در خصوص سابقه تحقیق باید گفت علی‌رغم انجام تحقیقات بسیار مهم به زبان‌های دیگر، تاکنون هیچ مقاله یا تحقیقی در مورد مفهوم بحران اساسی در زبان فارسی منتشر نشده است و این مقاله را می‌توان همچون درآمدی بر این مفهوم مهم تلقی کرد.

۱. تعریف بحران اساسی

بحران قانون اساسی به وضعیتی گفته می‌شود که در آن ساختار یا اصول قانون اساسی یک کشور، برای حل یک مشکل سیاسی یا حقوقی کافی یا روشن نیستند یا نهادها و مقامات حکومتی از قانون اساسی سرپیچی می‌کنند یا تفاسیر متضادی از آن دارند، به گونه‌ای که نظم و ثبات سیاسی کشور به خطر می‌افتد و قانون اساسی نتواند راه‌حلی برای یک اختلاف یا مشکل مهم در حکومت ارائه دهد و کارگزاران حکومتی نیز به آن بی‌توجهی کنند. بحران قانون اساسی آشفتگی‌های بزرگی مانند انقلاب، جنگ، رکود اقتصادی یا جنبشی برای تغییر اجتماعی را در جامعه تداعی می‌کند. گاه بحران نه توسط فشار اجتماعی، بلکه توسط خود دستگاه دولت ایجاد می‌شود. به این ترتیب که قسمتی از دستگاه خراب می‌شود و به بقیه دستگاه‌ها سرایت می‌کند.^۴ بحران‌ها نشان‌دهنده شکست در تعادل و اختلال در ارزش‌های مهم و نظم موجود است. پایان یک بحران ممکن است دگرگونی مهمی در شکل‌ها و شیوه‌های قدرت و حتی انحلال نظم حقوقی موجود باشد. نهایت بحران و بدترین نتیجه آن مرگ است، مانند فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی.^۵ قانون اساسی کارهای زیادی انجام می‌دهد. از حقوق افراد محافظت می‌کند و قدرت‌ها و وظایف را توزیع می‌کنند، اما مهم‌تر از همه، قانون اساسی وسیله‌ای برای ممکن ساختن سیاست است تا اختلافات به خشونت، شورش و جنگ داخلی تبدیل نشوند. قانون اساسی زمانی به وظیفه اصلی خود دست می‌یابد که بتواند میل به قدرت را در مبارزات سیاسی درون سیستم قانون اساسی جای دهد و زمانی شکست می‌خورد که قادر به انجام آن وظیفه اصلی نباشد.^۶ اختلاف‌نظر و درگیری از ویژگی‌های طبیعی سیاست است و هدف قانون اساسی مدیریت آن‌هاست. وقتی طراحی قانون اساسی به درستی عمل کند، حتی اگر مردم به شدت با یکدیگر مخالف باشند، هیچ بحرانی وجود ندارد. زمانی که نظام طراحی قانون اساسی از هم می‌پاشد، اختلافات و تهدیدها تبدیل به بحران می‌شود.^۷ صرف وجود تضاد، حتی تعارض عمیق، نمی‌تواند بحران باشد، زیرا نهادهای دولتی همیشه در تضاد هستند. اختلافات اغلب سریع حل می‌شوند یا اگر سال‌ها طول بکشد، مانند بحث در مورد سقط جنین، به ندرت پایه‌های حکومت را تهدید می‌کنند.^۸

مهم‌ترین علل پیدایش بحران اساسی شامل موارد زیر هستند. نخست ابهام یا نقص در متن قانون اساسی شامل وجود مواد مبهم، ضدونقیض یا نواقص ساختاری در قانون اساسی و عدم تعیین دقیق حدود وظایف نهادها. برای نمونه ماده ۴۸ قانون اساسی وایمار که امکان حکومت اضطراری بدون محدودیت قانونی را می‌داد. دوم تضاد، رقابت و تعارض بین نهادهای سیاسی و عدم تعادل قوای حکومتی که منجر به بن‌بست یا مداخله غیرقانونی می‌شود؛ مانند کودتاها یا دخالت‌های قضایی در سیاست‌های اجرایی. سوم ضعف نهادهای نظارتی و اجرایی قانون اساسی؛ یعنی نهادهایی که باید حافظ قانون اساسی باشند از جمله دیوان عالی و شورای قانون اساسی قدرت کافی یا استقلال لازم را ندارند؛ مانند تعلیق قضات یا فشار سیاسی بر نهادهای حقوقی. چهارم ضعف در فرهنگ سیاسی و مشروعیت نظام یعنی کمبود اعتماد عمومی و نخبگان به کارکرد قانون اساسی و نهادهای آن و یا تضعیف سنت‌های دموکراتیک و قانون‌مداری مانند کم‌رنگ شدن فرهنگ قانون‌گرایی در کشورهای با تجربه استبداد یا فساد بالا. پنجم وضعیت‌های استثنایی و بحران‌های سیاسی-امنیتی یعنی جنگ، کودتا، بحران‌های اقتصادی شدید یا بی‌ثباتی سیاسی. در این شرایط، قانون اساسی ممکن است

*Bruce Ackerman ed. (2002) *BUSH v G. ORE The Question of Legitimacy*. (Yale university press 2002). p vii

^۵ Sanford Levinson and Jack Balkin. "Constitutional Crises," University of Pennsylvania Law Review. VOL. 157. No3. (2009). P715

^۶ Jack Balkin. *The Cycles of Constitutional Time*, (Oxford University Press. 2020) P38

^۷ Sanford Levinson and Jack M. Balkin. op cit. p714

^۸ Ibid. p711

به صورت موقت کنار گذاشته شود. ششم فشارهای خارجی و دخالت‌های بین‌المللی. گاهی بحران‌های داخلی به دلیل تحریم‌ها، مداخلات یا فشارهای قدرت‌های خارجی تشدید می‌شود.

نکته مهمی که باید در نظر داشت این است که بحران، موضوع همیشگی تاملات فلسفی و سیاسی در غرب بوده است و از روم تا به امروز همیشه گویا در وضعیت بحران به سر برده‌اند. البته این به معنای این نیست که همیشه در بحران بوده‌اند. منظور این است که هر لحظه برای رسیدن به لحظه بهتر و آینده روشن‌تر به نقد وضعیت موجود پرداخته و از بحران سخن گفته شده است. برای نمونه قانون اساسی ایالات متحده در پس‌زمینه بحران درک شده و نوشته شده است و زبان بحران هرگز در بحث‌های مربوط به سیاست آمریکا یا قانون اساسی آمریکا غایب نبوده است. اساسنامه کنفدراسیون، جنگ داخلی، رکود اقتصادی، جنگیدن در دو جنگ جهانی و چندین درگیری بزرگ دیگر نمونه‌هایی از این بحران‌ها هستند. در آثاری که نیز در این کشور نوشته می‌شود همیشه بر بحران تأکید می‌شود. طبق تحقیق کیت ویتینگتون در ۱۰۲۶ مقاله در مورد استیضاح بیل کلینتون و ۱۹۰۱ مقاله پیرامون انتخابات سال ۲۰۰۰ از عبارت بحران قانون اساسی استفاده شده است.^{۱۰} قضیه ایران-کنترا در سال ۱۹۸۶ یا رسوایی واترگیت آمار بیشتری از این تعداد دارد. یک نظرسنجی نشان داد که این واژه در دهه ۱۹۳۰ مکرراً استفاده می‌شد، اما بین سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۵۰ کمتر مورد استفاده قرار می‌گرفت.^{۱۱}

۲. مفاهیم هم‌مرز

بحران قانون اساسی با برخی از مفاهیم ارتباط نزدیکی دارد و گاه با هم خلط می‌شوند که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد. نخست شکست قانون اساسی^{۱۲} است. حالتی که در آن قانون اساسی یک کشور از کار افتاده و دیگر نمی‌تواند چارچوب مشروع برای حکومت فراهم کند. در شکست، مشروعیت سیاسی نظام از بین می‌رود و می‌تواند ناشی از بحران، فساد مزمن یا سقوط حکومت باشد. در این حالت، کشور ممکن است نیازمند بازنویسی کامل قانون اساسی یا تغییر رژیم باشد؛ مانند سقوط قانون اساسی جمهوری وایمار در آلمان که منجر به قدرت‌گیری هیتلر شد یا سقوط اتحاد جماهیر شوروی. شکست، فروپاشی نظم قانون اساسی است، از نظر زمانی بلندمدت است و شدتش بسیار شدید است. اغلب منجر به تغییر یا حذف قانون اساسی می‌شود و نتیجه فرایندهای طولانی پوسیدگی، فرسایش یا بحران اساسی است.

دوم مفهوم عقب‌گرد یا پسرفت دموکراتیک^{۱۳} است که فرآیندی که در آن نهادها، رویه‌ها و اصول دموکراسی به تدریج تضعیف می‌شوند، حتی اگر ساختار حقوقی از جمله قانون اساسی همچنان حفظ شده باشد.^{۱۴} سوم اقتدارگرایی با ابزار حقوقی^{۱۵} است. رویکردی که در آن حکومت‌های اقتدارگرا، به ظاهر در چارچوب قانون عمل می‌کنند، ولی در واقع نهادها را به سود خود خنثی می‌کنند و می‌توان گفت ترکیبی از شکست قانون اساسی و پوسیدگی قانون اساسی است.^{۱۶} چهارم تسخیر دولت^{۱۷} است. فرآیندی که در آن نهادهای حکومتی توسط گروه‌های خاص مانند الیگارش، حزب حاکم یا منافع خصوصی کنترل می‌شوند، درحالی که ساختار حقوقی ظاهراً حفظ شده است.^{۱۸}

^۹ Keith E. Whittington, "Yet Another Constitutional Crisis?", William & Mary Law Review, Vol. 43, no. 2 (2002) https://scholarship.law.wm.edu/wmlr/vol43/iss5/6p_2093.

^{۱۰} Sanford Levinson and Jack M. Balkin. op cit. p710

^{۱۱} Stephen Griffin M. *American Constitutionalism: From Theory to Politics*. (Princeton university press. 1996) p193 P193. Tony Freyer, *The Little Rock Crisis: A Constitutional Interpretation* (Westport, Conn.: Greenwood Press, 1984)

^{۱۲} Constitutional failure. see for instnsnce: Sotirios Barber, *Constitutional Failure*. (University Press of Kansas, 2014)

^{۱۳} Democratic Backsliding

^{۱۴} see: David Waldner, and Ellen Lust. "Unwelcoming change: Coming to terms with democratic backsliding." Annual Review of Political Science 21.1 (2018): 93-113. Nancy Bermeo "On Democratic Backsliding", Journal of Democracy, (2016)

^{۱۵} Authoritarian Legalism

^{۱۶} Kim Lane Scheppele "Autocratic legalism." The University of Chicago Law Review vol85 no2 (2018): 545-584.

^{۱۷} State Capture

^{۱۸} Joel Hellman et al "Measuring State Capture", World Bank Policy Paper, (2000)

پنجم اقتدارگرایی خزنده^{۱۹} است یعنی اقتدارگرایی که به تدریج، آرام و از درون ساختار حقوقی و معمولاً با ابزارهای قانونی و قضایی پیشروی می‌کند، بدون آن که آشکارا نظم سیاسی را سرنگون کند و در نهایت منتهی به شکست شود.^{۲۰}

ششم بحران دموکراسی^{۲۱} است. امروزه دموکراسی‌های سرتاسر جهان دچار مشکل هستند و محققان از «دموکراسی در عقب‌نشینی»^{۲۲}، «رکود دموکراتیک»^{۲۳}، «پسرفت دموکراتیک»^{۲۴} و «استحکام زدایی دموکراتیک»^{۲۵} صحبت می‌کنند.^{۲۶} بحران اساسی مربوط به ناتوانی نهادهای حکومتی در کاربست یا اجرای مؤثر قانون اساسی است و ممکن است در یک نظام غیر دموکراتیک هم رخ دهد، مثلاً بحران جانشینی در یک سلطنت مطلقه. بحران دموکراسی بحران در مشروعیت، عملکرد یا پایداری خود نظام دموکراتیک است و ممکن است ناشی از عواملی مانند بی‌اعتمادی مردم، مشارکت پایین، قطبی‌سازی شدید و نابرابری اقتصادی باشد و حتی زمانی رخ دهد که نهادهای قانون اساسی به درستی عمل می‌کنند. برای نمونه بحران سال ۲۰۰۰ در مورد مناقشه انتخاباتی بوش و گور بحران قانون اساسی بود، اما بحران دموکراسی نبود، چون مردم هنوز به نظام اعتماد داشتند و فرآیند انتقال قدرت اجرا شد. موضوع بحران دموکراسی کاهش مشروعیت یا کارآمدی نظام دموکراتیک و موضوع بحران قانون اساسی ناتوانی یا بن‌بست در اجرای قانون اساسی است. حوزه بحران دموکراسی جامعه، سیاست، اعتماد عمومی است، اما بحران قانون اساسی مربوط به حقوق اساسی و نهادهای رسمی است. بحران دموکراسی تدریجی و ساختاری است، اما بحران قانون اساسی ناگهانی است.

هفتم فرسایش قانون اساسی^{۲۷} است. فرسایش، عملی تدریجی است و طی آن، قواعد و نهادهای قانون اساسی ضعیف می‌شوند یا بی‌اثر می‌گردند، بدون آنکه به‌طور مستقیم نقض فاحش یا بحران آشکاری رخ دهد. گاه توسط نخبگان سیاسی و اغلب با حمایت اکثریت رخ می‌دهد. گاه از درون نهادهای موجود رخ می‌دهد مانند محدود کردن اختیارات دادگاه‌ها، نه از بیرون نهادها مثل کودتا یا جنگ. گاه با تضعیف رسانه‌ها، جامعه مدنی یا نهادهای مستقل نظارتی یا تغییر مکرر و هدفمند قوانین انتخاباتی برای تقویت قدرت رخ می‌دهد. فرسایش اساسی خطرناک‌تر از بحران اساسی است، چون بی‌صدا رخ می‌دهد و اغلب مردم متوجه آن نیستند تا زمانی که دیر شده باشد. فرسایش قانون اساسی اغلب از طریق قانون‌گذاری ظاهراً قانونی ولی ناعادلانه. تضعیف استقلال نهادهای نظارتی و سوءاستفاده از ابزارهای قانونی برای حذف رقبای سیاسی صورت می‌گیرد.^{۲۸}

در چند دهه اخیر که تمایل به دموکراسی در جهان افزایش یافته است دیگر کودتا و سرنگونی حکومت‌ها کمتر رخ می‌دهد. در یک تحقیق نشان داده شده است در طول سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۹، ۱۴۵ کودتای موفق رخ داده است ولی از سال ۱۹۸۹ تاکنون تنها ۳۶ کودتا رخ داده است.^{۲۹} آنچه این دموکراسی‌ها را تهدید می‌کند نه سرنگونی بلکه تخریب و فرسایش تدریجی است. برخلاف سرنگونی که نوعی گسست و انقطاع در تداوم نظام حقوقی است، فرسایش معمولاً از طریق اختیارات قانونی موجود انجام می‌شود و سه حوزه

Elizabeth. Dávid-Barrett, "State capture and development: a conceptual framework." *Journal of International Relations and Development* (2023) p1.

^{۱۹} Creeping Authoritarianism

^{۲۰} Agnes Batory, "Hungary: Creeping Authoritarianism in the Name of Pandemic Response." In: *Populists and the Pandemic. How Populists Around the World Responded to COVID-19*. Edited by Nils Ringe and Lucio Rennó Routledge, 2022. 117-126.

^{۲۱} Crisis of Democracy

^{۲۲} Democracy in Retreat

^{۲۳} democratic recession

^{۲۴} democratic backsliding

^{۲۵} democratic deconsolidation

^{۲۶} Mark Graber, A. Sanford Levinson, and Mark Tushnet "Constitutional Democracy in Crisis? Introduction". In: Graber, Mark A. Sanford Levinson, Mark Tushnet. Ed. *Constitutional Democracy in Crisis?* (Oxford University Press. 2018) p1

^{۲۷} Constitutional Erosion

^{۲۸} Emilio Meyer, Peluso Neder. *Constitutional erosion in Brazil*. (Bloomsbury Publishing, 2021)

^{۲۹} Tom Ginsburg and Aziz Z Huq, *How to Save a Constitutional Democracy*. (Chicago: University of Chicago Press. 2018) P55

رقابت انتخاباتی، آزادی بیان و تشکل و یکپارچگی نهادها به تدریج از بین می‌رود.^{۳۰} مجارستان از نمونه‌هایی است که به عنوان فرسایش قانون اساسی از آن یاد می‌شود. پس از سال ۱۹۸۹، با گذار به دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی، باید هم‌زمان دولت-ملت مستقل، جامعه مدنی، اقتصاد خصوصی و ساختار دموکراتیک ایجاد می‌کرد. این امر بدون جنجال حاصل نشد و در سال ۲۰۱۰، رأی‌دهندگان با رأی دادن به حزب راست میانه ویکتور اوربان-فیدز- برای تشکیل دولت، نارضایتی خود را از اصلاحات ابراز کردند. به دلیل یک ماده انتخاباتی که برای جلوگیری از تجزیه طراحی شده بود، فیدز ۵۳ درصد آرا و ۶۸ درصد کرسی‌های قانون‌گذاری را به دست آورد و توانست از اکثریت دوسوم خود برای اصلاح قانون اساسی استفاده کند. سپس با اصلاحات قانون اساسی شکل نهادهای سیاسی در مجارستان را تغییر داد و تضمین حقوق اساسی را ناامن کرد. همچنین صلاحیت دادگاه قانون اساسی مجارستان را محدود و ترکیب آن را گسترش داد و در نتیجه استقلال یک نهاد کلیدی دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی را تضعیف کرد.^{۳۱}

هشتم وضعیت اضطراری است. وضعیت اضطراری یا وضعیت استثنایی^{۳۲} وضعیتی قانونی است که در آن به خاطر تهدیدات فوری و جدی مانند جنگ، بلایای طبیعی، ناآرامی‌های مدنی یا همه‌گیری‌ها قواعد، نهادها یا سازوکارهای قانون اساسی نمی‌توانند تعارض یا بن‌بست سیاسی را حل کنند. در این وضعیت به‌طور موقت اجرای برخی از حقوق اساسی شهروندان و قواعد قانون اساسی تعلیق می‌شود تا دولت بتواند با تهدید مقابله کند. حتی در میثاق حقوق مدنی سیاسی هم به دولت‌ها اجازه داده شده است در شرایط اضطراری برخی از حق‌های افراد را تعلیق کنند.^{۳۳} نکته در اینجا است که این وضعیت درون خود قانون اساسی پیش‌بینی شده است مثل ماده ۱۶ قانون اساسی فرانسه یا ماده ۴۸ قانون اساسی وایمار آلمان که به رئیس‌جمهور اجازه می‌داد در شرایط اضطراری حکومت کند. این تغییرات معمولاً تحت نظارت قانون اساسی و با محدودیت‌های زمانی است و هدف آن حفظ امنیت و بازگشت به وضعیت عادی است. اقدامات دولت در مواجهه با وضعیت اضطراری را به دو دسته اقدامات قانونی و فراقانونی تقسیم کرده‌اند.^{۳۴} این وضعیت اغلب در قانون اساسی پیش‌بینی شده است. برای نمونه، در ایران بر اساس اصل ۷۹ قانون اساسی، دولت می‌تواند در شرایط جنگی یا اضطراری مشابه، با تصویب مجلس محدودیت‌های ضروری برقرار کند که البته بر کارایی آن در مدیریت شرایط اضطراری ایرادانی وارد شده است.^{۳۵} وضعیت استثنایی مفهومی تئوریک‌تر از وضعیت اضطراری است که اغلب از نظریه کارل اشمیت الهام گرفته شده و بر استثنا به عنوان تصمیمی حاکمیتی تأکید دارد. در این وضعیت حاکم تصمیم می‌گیرد که چه چیزی استثنا است و اختیارات فراقانونی برای حفظ نظم به دست می‌آورد. وضعیت استثنایی برخلاف وضعیت اضطراری ممکن است کمتر محدود به زمان و بیشتر به تصمیم سیاسی وابسته باشد و گاهی به عنوان ابزاری برای توجیه دیکتاتوری استفاده می‌شود.

بحران اساسی شباهت زیادی با وضعیت اضطراری دارد. در بحران قانون اساسی اصول حاکم قادر به حل یک مشکل یا تعارض جدی در عملکرد دولت نیستند. این بحران اغلب ناشی از اتهامات قانون اساسی در موقعیت‌های خاص، نقض عمده قوانین اساسی توسط مقامات، تعارض بین شاخه‌های دولت (مانند قوه مجریه و مقننه) یا بین دولت مرکزی و محلی و یا ناتوانی نهادها در ایفای نقش‌های خود است. بحران اساسی معمولاً ناخواسته و بدون راه‌حل قانونی فوری است و ممکن است برای حل آن نیاز به اصلاح قانون اساسی

^{۳۰} Martin Loughlin. "The Contemporary Crisis of Constitutional Democracy" Oxford J. of Legal Studies. Vol39.(2019)P14

^{۳۱} Ibid. p15 and Matthijs Bogaards, "De-democratization in Hungary: diffusely defective democracy." Democratization 25.8 (2018): 1481-1499

^{۳۲} State of Emergency / State of Exception

^{۳۳} داود محبی، سیدعلی اصغر رحیمی و پروین زارعی، «تعلیق حقوق بشر در وضعیت‌های اضطراری؛ هم‌سنجی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی»، پژوهش حقوق تطبیقی اسلام و غرب، دوره ۱۰ شماره ۱ (۱۴۰۲): ۲۶۱

^{۳۴} داود محبی و حامد کرمی، «ماهیت شناسی الگوهای پاسخ به وضعیت‌های اضطراری با تأکید بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، آفاق امنیت، دوره ۹ شماره ۳۲ (۱۳۹۵): ۶۹-۸۹

^{۳۵} نوید شیدایی و ابراهیم موسی زاده، «بررسی تطبیقی مدیریت شرایط اضطراری در نظام حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران و برخی کشورهای اتحادیه اروپا در مدیریت کرونا با تکیه بر نقش مجالس قانون‌گذاری»، اندیشه‌های حقوق عمومی، دوره ۱۳ شماره ۱ (۱۴۰۲): ۱۵۴-۱۵۳

باشد. برای مثال، بحران اساسی در ایالات متحده در سال ۱۸۶۱-۱۸۶۰ با جدایی ایالات جنوبی رخ داد که قانون اساسی راهحلی مستقیم برای آن نداشت. در بحران قانون اساسی، خود نظام قانون اساسی در معرض فروپاشی یا بی‌اعتباری قرار دارد. مثلاً ائتلاف رئیس‌جمهور و پارلمان درباره حدود اختیاراتشان به‌گونه‌ای که قانون اساسی راهحلی روشن ندارد و اغلب ناخواسته و بدون مکانیسم قانونی پیش‌بینی‌شده رخ می‌دهد و می‌تواند منجر به فروپاشی شود.

هر دو مفهوم ناظر به لحظاتی هستند که در آن‌ها نظام حقوقی از توان پاسخ‌گویی به بحران‌های سیاسی یا امنیتی بازمی‌ماند، اما نمی‌توان آن دو را همسان دانست. بحران اساسی مانند یک بیماری درمان‌نشده است و وضعیت اضطراری مانند دارویی موقت برای کنترل علائم. بحران اساسی خارج از چارچوب قانونی عادی است و ممکن است نیاز به راه‌حل‌های فراقانونی داشته باشد اما وضعیت اضطراری معمولاً در قانون اساسی پیش‌بینی می‌شود. در وضعیت اضطراری نظم حقوقی هنوز برقرار است، قانون اساسی خود، ابزار استثنا را تعریف کرده است و هدف آن بازگشت به حالت عادی است، نه تخریب نظم، ولی در بحران قانون اساسی خود قانون اساسی دچار تزلزل مشروعیت یا کارکرد می‌شود؛ راه‌حل حقوقی برای حل تعارض وجود ندارد و ممکن است به تغییر رژیم یا فروپاشی نهادها منجر شود.

می‌توان رابطه‌ای بین این دو مفهوم برقرار کرد و گفت وضعیت اضطراری، چارچوب حقوقی مقابله با یک بحران اساسی بسیار حاد و خطرناک است این نظر با این ایراد روبروست که بحران قانون اساسی معمولاً راهکار قانونی مشخص ندارد. همچنین می‌توان گفت وضعیت اضطراری اگر بدون مبنای قانونی یا خارج از حدود قانون اساسی اعلام شود، به‌صورت دائم و غیر محدود ادامه یابد یا برای اهداف سیاسی مورد سوءاستفاده قرار گیرد، می‌تواند از مصادیق بحران قانون اساسی باشد. مثلاً استفاده مکرر هیتلر از وضعیت اضطراری ماده ۴۸ قانون اساسی وایمار در عمل قانون اساسی را از درون نابود کرد و به بحران قانون اساسی انجامید. در نظر دیگری می‌توان گفت وضعیت اضطراری یک ابزار قانونی برای مدیریت بحران‌هاست و می‌تواند در پاسخ به یک بحران اساسی اعلام شود، اما خود بخشی از بحران اساسی نیست. اگر وضعیت اضطراری نتواند بحران را حل کند یا به درستی مدیریت نشود، ممکن است به بحران اساسی تبدیل شود مانند تمدید نامحدود وضعیت اضطراری در رژیم‌های اقتدارگرا.

۳. انواع بحران قانون اساسی

برخی مسائل در هر کشوری رخ می‌دهد و ممکن است جنجال‌های زیادی ایجاد کند، اما نمی‌توان آن‌ها را بحران اساسی نامید. برای نمونه گاهی اوقات ممکن است نیروهای سیاسی برداشت متفاوتی از قانون اساسی داشته باشند. گاهی نیز بسیاری از اختلافات، درنهایت در دادگاه یا از طریق سیاست حل‌وفصل می‌شوند. این‌ها را نمی‌توان بحران اساسی نامید. گاهی اوقات بازیگران سیاسی از قراردادهای سیاسی که قوانین ناگفته بازی جوانمردانه در سیاست تلقی می‌شوند، سرپیچی می‌کنند و عمداً هنجارهای قدیمی را زیر پا می‌گذارند تا هنجارهای جدید ایجاد کنند و امتیاز سیاسی به دست آورند. این اغلب باعث خشم و منجر به انتقام‌جویی در سیاست می‌شود. امتناع سنای تحت کنترل جمهوریخواهان از برگزاری جلسه استماع فردی که توسط اوباما در آخرین سال ریاستش به دیوان عالی معرفی شد یک نمونه از این موارد است.^{۳۶}

لویسنون و بالکین بحران‌های قانون اساسی را به سه نوع تقسیم می‌کنند. بحران‌های نوع اول زمانی رخ می‌دهند که رهبران سیاسی معتقدند شرایط اضطراری مستلزم نقض عمومی قانون اساسی است. بحران‌های نوع دوم موقعیت‌هایی هستند که در آن‌ها وفاداری به اشکال قانون اساسی منجر به ویرانی یا فاجعه می‌شود. بحران‌های نوع سوم شامل موقعیت‌هایی است که در آن‌ها اختلاف‌نظرهای علنی در مورد قانون اساسی، بازیگران سیاسی را به سمت اشکال غیرمعمول اعتراض فراتر از اختلافات حقوقی صرف و اعتراضات سیاسی سوق می‌دهد: مردم به خیابان‌ها می‌آیند، ارتش‌ها بسیج می‌شوند و برای غلبه بر آن، از نیروی بی‌رحمانه استفاده یا تهدید

^{۳۶} Jack Balkin. "Constitutional Crisis and Constitutional Rot" In: Graber, Mark A. Sanford Levinson. Mark Tushnet. ed(2018) *Constitutional Democracy in Crisis?* (Oxford University Press.2018) P15

مارک تاشنت این وضعیت را هاردبال اساسی constitutional hardball نامیده است

Mark Tushnet "Constitutional Hardball," John Marshall Law Review. vol37 (2004) pp 523

می‌شود. اگر هدف اصلی قوانین اساسی، ممکن ساختن سیاست باشد، بحران‌های قانون اساسی لحظاتی را نشان می‌دهند که قوانین اساسی در معرض شکست در این وظیفه قرار می‌گیرند.^{۳۷}

بحران‌های نوع یک اعلام وضعیت استثنایی است. آن‌ها زمانی به وجود می‌آیند که رهبران سیاسی بر این باورند که شرایط ضروری مستلزم نقض قانون اساسی است. سیاستمداران یا مقامات نظامی علناً اعلام می‌کنند که از قانون اساسی تبعیت نمی‌کنند. قانون اساسی نمی‌تواند کاری را که برای انجام آن طراحی شده است انجام دهد. این نوع بحران، شاید ساده‌ترین بحران‌ها باشند. رهبران سیاسی علناً ادعای حق تعلیق برخی از بخش‌های قانون اساسی را دارند تا نظم اجتماعی کلی را حفظ کرده و با مقتضیات زمانه کنار بیایند. آن‌ها قدرت‌های فراقانونی را توجیه می‌کنند زیرا شرایط ایجاب می‌کند به چالش زمانه برخیزند. در بحران‌های نوع اول، بازیگران به مشکلات جدی اشاره می‌کنند و اراده سیاسی برای حل آن‌ها دارند، اما معتقدند که قدرت قانونی محدودی برای تحقق اهداف خود در چارچوب قانون اساسی دارند. از این رو، آن‌ها خودآگاهانه از اختیارات خود فراتر می‌روند.^{۳۸} مقامات سیاسی، مهم‌تر از همه رئیس‌جمهور و رهبران نظامی، اعلام می‌کنند اوضاع آن قدر بد شده و کشور آن قدر از مسیر منحرف شده است که دیگر نمی‌توانند در محدوده قانون اساسی باقی بمانند.^{۳۹} آن‌ها مدعی می‌شوند باید کشور را نجات داد و برای مقابله با دشمنان داخلی یا خارجی باید موقتاً از پیروی از قانون اساسی دست برداشت.

بحران‌های نوع دوم وفاداری بیش‌ازحد به یک قانون اساسی ناموفق است. گاه وفاداری منجر به تباهی یا فاجعه می‌شود. قانون اساسی ممکن است شکست بخورد، زیرا بازیگران سیاسی را از جلوگیری از یک فاجعه در حال وقوع باز می‌دارد. به عنوان مثال، قانون اساسی ممکن است از رهبران بخواهد کاری را انجام دهند - یا کاری را انجام ندهند - به گونه‌ای که مستقیماً به فاجعه منجر شود. یا مردم ممکن است باور داشته باشند که قانون اساسی رویداد خاصی را پیش‌بینی نکرده است، به طوری که همه فلج شوند و فاجعه رخ دهد. در اینجا همه با هم، مانند دسته‌ای از موش‌های صحرایی، از صخره سقوط می‌کنند.^{۴۰} بحران‌های نوع اول معمولاً به راحتی قابل تشخیص هستند، زیرا تصمیم‌گیرندگان با جسارت، اذعان می‌کنند که برای خیر عمومی از محدودیت‌های قانون اساسی فراتر می‌روند. بحران‌های نوع دوم وضعیت متضادی را نشان می‌دهند. آن‌ها زمانی رخ می‌دهند که همه بازیگران مربوطه به وظایف و نقش‌های پذیرفته‌شده قانون اساسی خود عمل می‌کنند، اما پیروی از برداشت‌های پذیرفته‌شده از قانون اساسی نمی‌تواند بحران سیاسی موجود را حل کند یا منجر به فاجعه شود. گویا در اینجا قانون اساسی واقعاً یک پیمان خودکشی است. اگر بحران‌های نوع اول شامل بازیگرانی است که علناً از وفاداری به قانون اساسی فاصله می‌گیرند، بحران‌های نوع دوم از وفاداری بیش‌ازحد ناشی می‌شوند، جایی که بازیگران سیاسی به آنچه وظایف قانون اساسی خود می‌دانند پایبند هستند، حتی اگر آسمان‌ها به زمین بیایند و سقوط کنند.^{۴۱} بحران نوع دوم بسیار کم رخ می‌دهد، زیرا وقتی مردم خود را در مخمصه می‌بینند قانون اساسی را برای خروج از مخمصه دوباره تفسیر می‌کنند یعنی این مشکل به اختلافی در مورد تفسیر قانون اساسی تبدیل می‌شود که می‌تواند در چارچوب نظام قانون اساسی حل شود.^{۴۲}

بحران‌های نوع سه شامل موقعیت‌هایی می‌شوند که در آن اختلاف‌نظرهای آشکار در مورد قانون اساسی، بازیگران سیاسی را به درگیر شدن در اشکال اعتراض غیرعادی سوق می‌دهد. اختلاف آن‌ها آن قدر شدید است که خود را به آرای قانون‌گذاری و دعاوی حقوقی یا به یادداشت‌ها، توییت‌ها، کنفرانس‌های مطبوعاتی و اعتراضات محدود نمی‌کنند. آن‌ها به خیابان‌ها می‌آیند و شورش می‌کنند و دست به خشونت دست می‌زنند یا درگیر جنگ داخلی می‌شوند. در بحران نوع سه، بازیگران مربوطه همگی وفاداری به قانون اساسی را اعلام می‌کنند، اما در مورد آنچه قانون اساسی ملزم می‌کند و اینکه چه کسی درجه مناسبی از قدرت را در اختیار دارد، اختلاف‌نظر دارند. هر طرف ممکن است ادعا کند که مخالفانش قانون اساسی را نقض می‌کنند یا به اشتباه از اقدامات قانونی تحت آن جلوگیری می‌کنند؛

^{۳۷} Sanford Levinson and Jack M. Balkin. op cit. p714

^{۳۸} Ibid. o720

^{۳۹} Jack Balkin. *The Cycles of Constitutional Time*. Op cit. p38

^{۴۰} Ibid. p39

^{۴۱} Sanford Levinson and Jack M. Balkin. op cit. p728

^{۴۲} Ibid. p729

یعنی در بحران‌های نوع سوم، هر طرف ممکن است دیگری را به دامن زدن به بحران نوع اول متهم کند و هم‌زمان اقدامات خود را بی‌عیب و نقصی بدانند. بحران زمانی پایان می‌یابد که یک طرف عقب‌نشینی کند. برخی اختلافات موجب بحران نمی‌شوند. وقتی فرانکلین روزولت هشت قاضی را به دیوان عالی کشور منصوب کرد معنای عملی قانون اساسی را تغییر داد، اما بحرانی ایجاد نکرد. شکست قبلی طرح جنجالی روزولت برای افزایش تعداد قضات در دادگاه نیز بحرانی ایجاد نکرد. روزولت به سادگی شکست خود را پذیرفت و بدون تأیید کنگره، برای نصب قضات اضافی تلاش نکرد. چیزی که بحران‌های نوع سوم را از اختلافات عادی در مورد قانون اساسی متمایز می‌کند، ابزارهایی است که طرفین مایل به استفاده برای غلبه بر آن هستند. قانون اساسی به‌گونه‌ای طراحی شده است که اختلافات سیاسی را در محدوده سیاست عادی نگه دارد. در بحران‌های نوع سوم، قانون اساسی در این وظیفه شکست می‌خورد و یک یا چند حزب در تلاش برای پیروزی، از مرزهای عادی سیاست خارج می‌شوند.^{۴۳} بحران قانون اساسی به معنای رسیدن به نقطه‌ای است که قانون اساسی در شرف شکست است، یا از قبل در انجام وظیفه اصلی خود - یعنی ممکن ساختن سیاست - شکست خورده است. بالکین معتقد است تعداد کمی بحران واقعی وجود داشته است که در آن‌ها قانون اساسی در آستانه شکست بوده است و قانون اساسی آمریکا تنها یک‌بار به عنوان یک سیستم سیاسی از هم پاشیده است و آن جنگ داخلی بود که اوضاع به خشونت و شورش تبدیل شد.^{۴۴}

این سه بحران می‌توانند به یکدیگر تبدیل شود. اگر باورها یا اراده‌های سیاسی آن‌ها تغییر کند یا دیگران با دیدگاه‌ها و نگرش‌های متفاوت جایگزین شوند، ماهیت بحران قانون اساسی می‌تواند تغییر کند.^{۴۵} در بحران نوع دو مجموعه بازیگران سیاسی مرتبط ممکن است تغییر کند و بازیگران جدیدی ظاهر شوند که با اجماع قبلی مخالف باشند و ادعا کنند که دارای اختیارات قانون اساسی هستند یا دیگران فاقد آن هستند. بسیاری از بحران‌های نوع دو ممکن است به سادگی با گذشت زمان حل شوند. روسای جمهور در نهایت باید سمت خود را ترک کنند و اگر صدمات جبران‌ناپذیر زیادی وارد نکرده باشد، رئیس‌جمهور جدید و کنگره جدید آنچه را که شکسته است ترمیم می‌کنند.^{۴۶}

کیت وینتیگتون هم کوشش کرده است که از انواع بحران‌های اساسی تقسیم‌بندی ارائه دهد. به نظر وینتیگتون نباید هر کشمکش سیاسی را بحران تلقی کرد. بحران قانون اساسی زمانی رخ می‌دهد که چارچوب حقوقی دیگر نتواند به شیوه‌ای پذیرفتنی و منسجم نظام سیاسی را راهبری کند یا نهادها به آن عمل نمی‌کنند. تمرکز اصلی وینتیگتون تبیین مفهومی دقیق بحران قانون اساسی، تفکیک بین بحران‌های واقعی و بحران‌های خیالی است. بحران‌های سیاسی لزوماً قانون اساسی را درگیر نمی‌کنند و لزوماً پیامدهای چشمگیری برای نظام سیاسی یا جامعه به‌طور کلی ندارند. برخی از شکست‌ها در سازوکار قانون اساسی ممکن است برای زندگی روزمره و اکثر مقامات دولتی اهمیت کمی داشته باشند یا اصلاً اهمیتی نداشته باشند. او از دو نوع بحران سخن می‌گوید: بحران‌های عملیاتی یا عملکردی^{۴۷} و بحران‌های وفاداری.^{۴۸} شدیدترین بحران‌ها شامل مشکلاتی از هر دو نوع می‌شوند.^{۴۹}

بحران‌های عملیاتی یا عملکردی زمانی ایجاد می‌شوند که اختلافات سیاسی مهم را نتوان در چارچوب قانون اساسی موجود حل کرد. یک دولت کارآمد، رویه‌هایی برای تصمیم‌گیری‌های سیاسی و حل اختلافات سیاسی شناسایی می‌کند. در غیر این صورت، اصلاً نیازی به سیاست نخواهد بود.^{۵۰} بحران‌های عملیاتی دو نوع هستند: رسمی یا عملی. بحران عملیاتی رسمی زمانی ایجاد می‌شود که پیروی از رویه‌های صحیح قانون اساسی منجر به چندین نتیجه متضاد شود. در این شرایط، قانون اساسی به‌جای نظم، بی‌نظمی ایجاد می‌کند.

^{۴۳} Ibid. p737

^{۴۴} Jack Balkin. *The Cycles of Constitutional Time*. Op cit. p39

^{۴۵} Sanford Levinson and Jack M. Balkin. op cit. p746

^{۴۶} Ibid. p748

^{۴۷} operational crises

^{۴۸} crises of fidelity

^{۴۹} Keith E. Whittington, op cit. p2100

^{۵۰} Ibid. p2101

بحران عملیاتی عملی زمانی رخ می‌دهد که دولت قادر به ارائه تصمیمات سیاسی یا انجام اقدامات سیاسی مؤثری که در یک لحظه معین به‌طور گسترده ضروری تلقی می‌شوند، نباشد.^{۵۱}

بحران‌های وفاداری به قانون اساسی زمانی ایجاد می‌شوند که بازیگران مهم سیاسی تهدید می‌کنند که دیگر حاضر به رعایت ترتیبات موجود قانون اساسی نیستند. اثربخشی قانون اساسی به تمایل بازیگران سیاسی به پایبندی به اصول و رویه‌های قانون اساسی بستگی دارد. ضمانت‌های اجرای نقض الزامات قانون اساسی در نهایت باید از درون سیستم سیاسی ناشی شود. روش‌های متنوعی برای معتبر ساختن چنین تعهدات قانون اساسی وجود دارد، مانند اعطای مسئولیت اجرای مفاد قانون اساسی به یک دادگاه، اما معضل اصلی ماهیت خود اجرایی قوانین اساسی است. این خطر دائمی وجود دارد که بازیگران سیاسی بالقوه، از جمله قضات یا شهروندان، به قانون اساسی مفروض وفادار نمانند.^{۵۲}

جک بالکین در کتاب مهم چرخه‌های زمان قانون اساسی تقسیم‌بندی دیگری ارائه می‌دهد و از سه چرخه نام می‌برد: چرخه ظهور و سقوط رژیم‌های سیاسی در یک کشور،^{۵۳} چرخه قطب‌بندی^{۵۴} و چرخه پوسیدگی و نوسازی قانون اساسی.^{۵۵} بالکین در ابتدا اذعان می‌کند که هدف من این نیست که به مردم بگویم دموکراسی بدون هیچ تلاشی از جانب آن‌ها از خود مراقبت خواهد کرد، بلکه این است که کمی امید به افرادی بدهم که هر روز اخبار را می‌خوانند و می‌ترسند که اوضاع فقط بدتر شود. اگر مردم نتیجه بگیرند که زوال کشورشان اجتناب‌ناپذیر است، ممکن است ناخواسته به تحقق این سرنوشت کمک کنند؛ اما اگر چرخه‌های زمان را درک کنند، ممکن است به این باور برسند که دموکراسی آن‌ها می‌تواند نجات یابد و سهم خود را برای تحقق آن هدف ارزشمند انجام دهند.^{۵۶}

چرخه اول: گاه مشکلات سیاسی فعلی ناشی از این واقعیت است که ما در روزهای پایانی یک رژیم سیاسی در حال فروپاشی و زوال هستیم و هنوز هیچ رژیم جدیدی جای آن را نگرفته است. این یک گذار دشوار و عذاب‌آور است. به باور او در سال‌های پایانی دهه ۱۹۷۰ و سال‌های اولیه دهه ۱۹۸۰، یکی از این گذارها رخ داد. این گذار از سال‌های پایانی رژیم نیودیل و حقوق مدنی، به رژیمی که توسط رونالد ریگان آغاز شد، بود. قطب‌بندی از دهه ۱۹۶۰ به آرامی در حال رشد بود، اما در دوران رژیم ریگان اوج گرفت. یکی از ویژگی‌های بارز رژیم ریگان، توسعه احزاب سیاسی با قطب‌بندی قوی و گسترش درگیری است. قطبی شدن به این معنی است که دو حزب در مورد مسائل خاص به شدت اختلاف‌نظر دارند، اما ممکن است آن‌ها هنوز در مورد برخی موارد توافق داشته باشند. گسترش درگیری به این معنی است که دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان هم‌زمان در ابعاد مختلف سیاست و مسائل سیاسی متعدد، حتی مسائلی که ظاهراً ارتباط کمی با یکدیگر دارند، قطبی شده‌اند.^{۵۷} در هر رژیم، یکی از احزاب تمایل دارد که از نظر عملی و ایدئولوژیک بر سیاست تسلط داشته باشد و آرمان‌ها و منافع حزب غالب، دستور کار اساسی سیاست را در طول رژیم تشکیل می‌دهد. در رژیم ریگانی محافظه‌کاری آمریکایی و ایدئولوژی نئولیبرال، دستور کارهای اساسی سیاست را تعیین کرده‌اند. این دوران، دوران مقررات زدایی، خصوصی‌سازی، کاهش مالیات، اتحادیه‌های کارگری ضعیف، افزایش نابرابری اقتصادی و کاهش هزینه‌های نژادی است. رژیم قبلی که از حدود سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۸۰ ادامه داشت و دموکرات‌ها حزب مسلط بودند دوران افزایش مقررات دولتی، مالیات‌های بالاتر، ایجاد برنامه‌های بیمه اجتماعی عمده، حمایت از کارگران سازمان‌یافته و انقلاب‌های حقوق مدنی و آزادی‌های مدنی بود.^{۵۸}

چرخه دوم قطب‌بندی و قطب زدایی است. به اعتقاد بالکین ترامپ نشانه‌ای از زوال رژیم ریگان است که در چرخه دوم قابل فهم است. سیاست آمریکا چرخه بسیار طولانی قطب‌بندی و قطب‌بندی بین احزاب سیاسی را به نمایش گذاشته است. تا اواخر قرن نوزدهم،

^{۵۱} Ibid. p2102

^{۵۲} Ibid. p2110

^{۵۳} The Cycle of Regimes. Jack Balkin. *The Cycles of Constitutional Time*. Op cit. p19-22

^{۵۴} The Cycle of Polarization. Op cit p30-37

^{۵۵} The cycle of constitutional rot and renewal. Op cit. p44-68

^{۵۶} Ibid. p6

^{۵۷} Ibid. p12

^{۵۸} Ibid. p13

جمهوری خواهان به رأی دهندگان یادآوری می کردند که دموکرات ها حزب جدایی طلبی و طرفدار برده داری هستند و نمی توان به آن ها برای حکومت اعتماد کرد. در دهه اول قرن بیستم، قطبی شدن شروع به کاهش می کند و به سرعت در دوران نیو دیل رو به افول می رود. رژیم نیو دیل - حقوق مدنی، سیاستی عمدتاً غیر قطبی را به نمایش می گذارد. در این دوره، عملاً سه حزب مختلف وجود دارند: دموکرات های شمالی، دموکرات های جنوبی و جمهوری خواهان. این سه ائتلاف بزرگ، منافع مشترکی دارند که طیف گسترده ای از راه حل های قانونی را ممکن می سازد.^{۵۹} قطب بندی در طول دهه ۱۹۹۰ به پروژه حزب جمهوری خواه تبدیل شد. جنبش محافظه کاران نهادهای متقابلی را برای ترویج ایده های محافظه کارانه ایجاد کرد و رسانه های محافظه کار به تبدیل قطب بندی سیاسی به یک استراتژی سیاسی قابل اجرا کمک کردند. در نتیجه قطب بندی دموکرات ها کمی به چپ متمایل شدند تا حدی به این دلیل که دموکرات های محافظه کار جنوبی به تدریج حزب را ترک کردند، در حالی که پایگاه جمهوری خواهان به سمت راست متمایل شد. افزایش قطب بندی، سیستم سیاست سازش را که مشخصه دوران نیو دیل - حقوق مدنی بود، از بین برد. دموکرات های محافظه کار و جمهوری خواهان لیبرال تقریباً از بین رفتند. انتخابات مناقشه برانگیز سال ۲۰۰۰ باعث شد که دولت بوش تلاش کند تا حصارهای سیاسی را ترمیم کند و برای کاهش نیروهای قطبی شدن تلاش کند. بوش، تلاش کرده بود تا خود را به عنوان یک متحد کننده، نه یک تفرقه انداز به تصویر بکشد. فرصت دیگری برای اتحاد پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به وجود آمد، اما نیروهای قطبی سازی برای سیاستمدارانی که به دنبال دستاوردهای انتخاباتی کوتاه مدت هستند، بسیار قوی و وسوسه انگیز هستند.^{۶۰}

چرخه سوم پوسیدگی قانون اساسی و تجدید و نوسازی است. جمهوری ها نهادهای ظریفی هستند که اغلب در معرض زوال قرار دارند و مردم و نخبگان حاکم اغلب از هدف خیرخواهانه خود منحرف می شوند. وقتی یک جمهوری زوال می یابد، ارتباط خود را با پیگیری مشترک خیر عمومی از دست می دهد. کشور به یک الیگارشی یا استبداد تبدیل می شود. ایالات متحده به طور فزاینده ای هم کمتر دموکراتیک و هم کمتر جمهوری خواه شده است. کمتر دموکراتیک یعنی به طور فزاینده ای به افکار عمومی و اراده عمومی بی توجه است و کمتر جمهوری خواه بودن یعنی نمایندگان به طور فزاینده ای کمتر به خیر عمومی متعهد هستند و بیشتر به دنبال راضی کردن یا تطمیع مجموعه نسبتاً کوچکی از افراد و گروه های قدرتمند یا استفاده از دولت برای منافع خودشان هستند.^{۶۱}

این سه چرخه با هم هماهنگ نیستند؛ آن ها در مسیرهای متغیری با سرعت های مختلف حرکت می کنند و همیشه هم پوشانی ندارند، اما در لحظه نادری که این سه چرخه در مسیرهای جداگانه خود همگرا می شوند، یک گسل بزرگ باز می شود.^{۶۲}

بالکین توضیح می دهد که در آمریکا حداقل شش چرخه رژیم و سه چرخه پوسیدگی قانون اساسی و یک چرخه قطبی شدن، وجود داشته است.^{۶۳} هیچ کشوری نمی تواند این تعداد چرخه را تحت یک قانون اساسی واحد تجربه کند، مگر اینکه قانون اساسی آن مدت زیادی دوام بیاورد، اما قوانین اساسی به ندرت عمر طولانی دارند و همه این چرخه ها را ندارند.^{۶۴} در فرانسه، فروپاشی رژیم برتری پارلمانی و نوشتن قانون اساسی ۱۹۵۸ آغازگر رژیم جدیدی از برتری قوه مجریه بود. بازیگران سیاسی فکر می کردند که لازم است پایه های نظم جدید را در یک قانون اساسی جدید رسمی کنند. آن ها می توانستند برتری پارلمانی را با چارچوب جدید دولت ریاستی با استفاده از رویه های اصلاح قانون اساسی لغو کنند، اما تصمیم گرفتند با جایگزینی کامل قانون اساسی قدیمی و ایجاد یک شروع جدید با یک توافق جدید در قانون اساسی، از رژیم قبلی جدا شوند.^{۶۵} بالکین تعدادی از ابزارهای ساختاری قانون اساسی را که برای مبارزه با

^{۵۹} Ibid. p30

^{۶۰} Ibid. p31

^{۶۱} Ibid. p44

^{۶۲} Ibid. p10

^{۶۳} Ibid. p15

^{۶۴} Richard Albert "A Theory of American Constitutional Time". Boston University Law Review. Vol. 101(2021)P1811

^{۶۵} Ibid. p1811

پوسیدگی قانون اساسی وجود دارند، از جمله فدرالیسم، تفکیک قوای ملی، کنترل و توازن، انتخابات دوره‌ای، دوره‌های زمانی ثابت و قضات مستقل، شناسایی می‌کند.^{۶۶} به گفته بالکین، این ابزارهای قانون اساسی به منزله بیمه‌نامه‌ای برای جمهوری‌ها^{۶۷} هستند.

۴. پوسیدگی و بحران اساسی

چنانکه دیدیم پوسیدگی قانون اساسی در کنار بحران قانون اساسی مطرح می‌شود. پوسیدگی قانون اساسی^{۶۸} مفهومی بسیار مهم است که با بحران اساسی هم‌پوشانی‌هایی دارد و نظریه‌پردازان بحران اساسی به این مفهوم توجه ویژه‌ای دارند. پوسیدگی قانون اساسی به شکست‌های دموکراسی - یعنی پاسخگویی به افکار عمومی و اراده عمومی - و شکست‌های جمهوری‌خواهی - یعنی فداکاری مقامات دولتی برای خیر عمومی - مرتبط است. وقتی کارمندان دولت تنها به دنبال ثروت خود باشند یا به خدمت به منافع تعداد کمی از افراد قدرتمند منحرف شوند، دموکراسی و جمهوری‌خواهی زوال می‌یابد پوسیدگی قانون رخ می‌دهد و وقتی مقامات دولتی دیگر نه به اراده عمومی و نه به خیر عمومی پاسخگو نباشند و در عوض به منافع گروه کوچکی از افراد قدرتمند و ثروتمند خدمت کنند، حکومت اقلیت پدید می‌آید. پوسیدگی قانون اساسی به دوره‌ای از پسرفت در هنجارها و نهادهای دموکراتیک و جمهوری‌خواه، پس از یک دوره دموکراتیزاسیون فزاینده یا حداقل ثبات نسبی اشاره دارد. به‌عنوان مثال، ایالات‌متحده در دوران قبل از جنگ داخلی به سمت حق رأی عمومی مردان سفیدپوست پیش رفت، اما زنان عقب ماندند، بومیان آمریکا قتل‌عام یا سلب مالکیت شدند و سیاه‌پوستان در بردگی نگه داشته شدند. تولد جدید آزادی در دوران بازسازی هنوز حقوق مدنی اولیه و حق رأی زنان را انکار می‌کرد و از رفتار با بومیان آمریکا و کارگران چینی چیزی نمی‌گفت. پوسیدگی قانون اساسی به معنای از دست دادن تدریجی دموکراسی و جمهوری‌خواهی و زوال نسبی یک سیستم ناقص است و نابودی تدریجی هنجارهای سیاسی مدارا و رقابت سیاسی منصفانه که باعث می‌شود افرادی که با یکدیگر اختلاف‌نظر دارند، به‌طور مشترک به دنبال خیر عمومی باشند. در جمهوری‌ها طرف‌های رقیب، یکدیگر را نه به‌عنوان دشمنان سرسختی که باید حذف شوند، بلکه به‌عنوان شهروندانی ببینند که علیرغم تفاوت‌هایشان، همگی هدف بزرگ‌تر خدمت به مردم را دنبال می‌کنند.^{۶۹} پوسیدگی فرایند تدریجی است که طی آن نهادها و فرهنگ سیاسی یک کشور، به‌ظاهر بر اساس قانون اساسی عمل می‌کنند، اما درواقع محتوای دموکراتیک و مشروعیت آن فرسوده شده است. پوسیدگی، تدریجی و مزمن است، نه فوری یا ناگهانی. قانون اساسی به‌ظاهر وجود دارد، اما روح آن تخریب شده است و معمولاً نتیجه فساد سیاسی، قطبی‌سازی، نابرابری یا سستی نهادهای نظارتی است؛ مانند حکومت‌های دموکراتیکی که به‌تدریج به سمت اقتدارگرایی می‌روند. پوسیدگی در حقیقت فرسایش تدریجی مشروعیت و کارایی قانون اساسی است، از نظر زمانی بلندمدت است و در اثر انباشت طولانی‌مدت فساد، بی‌اعتمادی عمومی و تخریب ارزش‌های بنیادین پدید می‌آید. پوسیدگی تدریجی‌تر از بحران اساسی و عمیق‌تر از فرسایش اساسی است و گاهی زمینه‌ساز بحران یا شکست قانون اساسی می‌شود و زنگ خطری است برای انحراف سیستم. بحران قانون اساسی ممکن است برای هر قانون اساسی اتفاق بیفتد، اما پوسیدگی قانون اساسی یک بیماری خاص در قوانین اساسی دموکراسی‌های مبتنی بر نمایندگی است. بحران قانون اساسی در دوره‌های نسبتاً کوتاهی رخ می‌دهد، اما پوسیدگی قانون اساسی تخریب هنجارهای قانون اساسی است که ممکن است در مدت زمان طولانی عمل کند.^{۷۰}

چهار عامل ممکن است پوسیدگی قانون اساسی را تسریع بخشد. بالکین آن‌ها را چهار سوارکار پوسیدگی اساسی^{۷۱} می‌نامد.^{۷۲}

^{۶۶} Jack Balkin. *The Cycles of Constitutional Time*. Op cit. p48

^{۶۷} Republican Insurance. Op cit. p47

^{۶۸} Constitutional Rot

^{۶۹} Jack Balkin. *The Cycles of Constitutional Time*. Op cit. p45

^{۷۰} Jack Balkin. "Constitutional Crisis and Constitutional Rot". op cit. p16

^{۷۱} Four Horsemen of Constitutional Rot

^{۷۲} Jack M. Balkin, *Constitutional Rot*, in *Can It Happen Here?: Authoritarianism in America* 19 (Cass R. Sunstein ed., 2018).p22

اولین مورد، قطببندی سیاسی است. مورد دوم، افزایش نابرابری اقتصادی است. سوم، از دست دادن اعتماد شهروندان به دولت، از دست دادن اعتماد بین سیاستمداران احزاب مختلف و از دست دادن اعتماد بین شهروندانی است که به طور فزاینده‌ای از یکدیگر بیگانه می‌شوند. تبلیغات و استراتژی‌های قطببندی سیاسی می‌تواند این از دست دادن اعتماد را تشدید کند. چهارم، فجایع سیاسی^{۷۳} است، مانند جنگ ویتنام، جنگ عراق و بحران مالی ۲۰۰۸ در آمریکا.^{۷۴} فاجعه‌های سیاسی، شکست‌های جدی در تصمیم‌گیری توسط نمایندگان مردم است که باعث می‌شود مردم اعتماد خود را به دولت از دست بدهند و احساس کنند رهبران آن‌ها بی‌کفایت و غیرقابل اعتمادند و نماینده آن‌ها نیستند. مردم احساس می‌کنند که توسط رهبرانشان رها شده‌اند، رهبرانی که فقط به خودشان اهمیت می‌دهند و نه برای مردمی که نمایندگی می‌کنند.

این چهار سوارکار به طور متقابل یکدیگر را تقویت می‌کنند. افزایش نابرابری اقتصادی، قطبی شدن را تشدید می‌کند که قبیله گرایی را تشویق می‌کند و انرژی‌ها را به سمت درگیری‌های نمادین منحرف می‌کند. این امر باعث می‌شود سیاستمدارانی که توسط اهداکنندگان ثروتمند حمایت می‌شوند، راحت‌تر بتوانند سیاست‌هایی را که نابرابری اقتصادی را تشدید می‌کند، پنهان کنند. افزایش نابرابری و قطبی شدن، به نوبه خود، باعث از دست رفتن اعتماد می‌شود. مردم دیگر به دولت اعتماد ندارند، زیرا احساس می‌کنند که از منافع آن‌ها محافظت نمی‌کند و به دلیل افزایش قطبی شدن، اعتماد خود را به همشهریان خود که معتقدند احمق، مغرض یا در پی نابودی کشور هستند، از دست می‌دهند. بی‌اعتمادی به دولت و افزایش قبیله گرایی، دست‌کاری سیاست و نفوذ در مقامات دولتی در پشت‌صحنه را برای اهداکنندگان ثروتمند آسان‌تر می‌کند و گرایش‌ها به سمت الیگارش می‌دهد. قطبی شدن و الیگارش، دولتی را ایجاد می‌کند که در برابر شهروندان بیشتر و بیشتری پاسخگو نیست و این امر بی‌اعتمادی و اتهام متقابل بیشتری را ایجاد می‌کند. قطبی شدن و دولت غیر پاسخگو تصمیم‌گیرندگان را از انتقادات لازم مصون می‌کند که این امر احتمال وقوع فجایع سیاسی را افزایش می‌دهد.^{۷۵}

پوسیدگی قانون اساسی دو خطر جدی برای سیاست دموکراتیک ایجاد می‌کند. اول، بازیگران سیاسی با شیطان جلوه دادن مخالفان خود و تلاش برای سرکوب مخالفان، در معرض خطر افزایش چرخه‌های انتقام مخالفان خود قرار می‌گیرند. این ممکن است به بن‌بست سیستم سیاسی منجر شود و می‌تواند باعث از دست دادن اعتماد به دولت و دوقطبی شدن شود و پوسیدگی قانون اساسی را تسریع کند. دوم، باعث تضعیف یا از بین بردن هنجارهای بازی جوانمردانه سیاسی و منجر به نزول تدریجی به سمت سیاست‌های استبدادی یا خودکامه شود. این دو خطر - بن‌بست و سقوط به سمت خودکامگی - به هم مرتبط هستند. نظامی که چنان به بن‌بستی رسیده است که سیاست بیهوده به نظر می‌رسد، ممکن است به انتخاب عوام‌فریب‌ها و سیاستمدارانی با تفکرات اقتدارگرا منجر شود که هنجارهای دموکراتیک را تضعیف کرده و یک ملت را به سمت خودکامگی سوق می‌دهند.^{۷۶}

بحران قانون اساسی و پوسیدگی قانون اساسی دو پدیده یکسان نیستند. مسئله بحران قانون اساسی به این موضوع مربوط می‌شود که آیا نظام قانون اساسی می‌تواند کارکرد اصلی خود را برای امکان‌پذیر ساختن سیاست انجام دهد. بحران قانون اساسی می‌تواند در انواع نظام‌ها رخ دهند، ولی پوسیدگی قانون اساسی، یکی از ویژگی‌های دموکراسی‌ها و جمهوری‌های مشروطه است. ایده بحران به لحظه‌ای مهم در زمان اشاره دارد که در آن نظام قانون اساسی در مواجهه با یک چالش تضعیف یا بازسازی می‌شود ولی پوسیدگی قانون اساسی یک فرآیند طولانی و کند است.^{۷۷} این دو پدیده علی‌رغم یکسان نبودن با هم مرتبط هستند. ادامه پوسیدگی قانون اساسی در یک سیستم دموکراتیک ممکن است منادی بحران قانون اساسی در سال‌های بعد باشد. پوسیدگی قانون اساسی ممکن است به سادگی منجر

^{۷۳} Policy disasters

^{۷۴} Jack Balkin. *The Cycles of Constitutional Time*. Op cit. p49

^{۷۵} Ibid. p50 and Jack M. Balkin, *Constitutional Rot*. Op cit. p27

^{۷۶} Jack Balkin. "Constitutional Crisis and Constitutional Rot" op cit. p20

^{۷۷} Ibid

به یک سیستم حکومتی کمتر عادلانه و کمتر دموکراتیک شود. این زمانی اتفاق می‌افتد که یک دموکراسی عملاً به یک الیگارشی تبدیل می‌شود یا سیستم سیاسی به سمت خودکامگی می‌لغزد.^{۷۸}

۵. محافظت در برابر پوسیدگی و بحران اساسی

چند راه برای جلوگیری از بحران اساسی می‌توان پیشنهاد داد. نخست طراحی هوشمندانه و دقیق قانون اساسی. یک قانون اساسی خوب، نه تنها اصول را بیان می‌کند، بلکه مکانیسم‌های حل اختلاف بر سر همان اصول را نیز پیش‌بینی می‌کند. قانون اساسی باید تا حد ممکن در توزیع اختیارات بین قوای سه‌گانه واضح باشد تا از بروز اختلاف جلوگیری کند، اما اختلاف اجتناب‌ناپذیر است. از این رو باید نهادهایی مانند دادگاه قانون اساسی را تعبیه کند تا از تبدیل اختلاف به بحران جلوگیری کند. قانون اساسی باید به گونه‌ای طراحی شود که هیچ قوه‌ای مطلق نباشد و قوا بتوانند بر یکدیگر نظارت و تعادل ایجاد کنند. این امر از تمرکز قدرت و سوءاستفاده از آن جلوگیری می‌کند. دوم اصلاح و به‌روزرسانی قانون اساسی است و شامل رفع ابهامات و نواقص، تعریف دقیق‌تر وظایف و اختیارات نهادها و افزایش شفافیت و قواعد حل اختلاف می‌شود. اگر قانون اساسی به راحتی قابل اصلاح باشد، نمی‌تواند هدف اساسی فراهم کردن شرایط برای تثبیت چارچوب اساسی حکومت را محقق کند و اگر جلوی تغییر را بگیرد ادامه حیات آن مشکل است. سوم تقویت نهادهای ناظر و ضمانت اجرای قانون اساسی است که شامل استقلال قضات و دادگاه‌های قانون اساسی و ایجاد نهادهای مستقل و حرفه‌ای نظارت بر انتخابات، حقوق بشر و فساد است. چهارم توسعه فرهنگ سیاسی قانون‌گرایی و مشروعیت بخشی است که شامل آموزش عمومی درباره حقوق اساسی و مسئولیت شهروندان و تشویق به مشارکت سیاسی و تقویت اعتماد به نهادهاست. آموزش حقوق و تکالیف شهروندی، اهمیت قانون اساسی و نحوه عملکرد نهادهای دولتی از سنین پایین، جامعه را در برابر بحران‌ها واکسینه می‌کند. فرهنگ قانون‌مداری نیز باعث می‌شود هیچ فرد یا نهادی فوق قانون نباشد. وقتی همه به قانون احترام بگذارند، اختلافات در چارچوب قانون باقی می‌ماند. مشارکت گسترده مردم در انتخابات و فرآیندهای سیاسی، به دولت مشروعیت می‌بخشد و موقعیت آن را در برابر چالش‌ها تقویت می‌کند. پنجم پیشگیری از بن‌بست‌های نهادهای شامل مکانیسم‌های کارآمد حل تعارض میان قوا و توافقی‌های سیاسی برای جلوگیری از کشمکش‌های مرگبار است. ششم مدیریت وضعیت‌های استثنایی است که شامل قانون‌گذاری درباره وضعیت اضطراری به صورتی محدود و شفاف و نظارت پارلمانی و مردمی بر اقدامات اضطراری است. هفتم تقویت نهادهای مدنی و جامعه باز است و شامل حمایت از رسانه‌های مستقل و حضور فعال جامعه مدنی برای نظارت و فشار مثبت بر حاکمیت است. هشتم. پاسخ به بحران‌های در حال وقوع است. حتی بهترین پیشگیری‌ها هم نمی‌تواند جلوی اختلاف را بگیرد. هنر یک قانون اساسی این است که از تبدیل آن‌ها به بحران جلوگیری کند. برای این کار گاهی اوقات یک طرف سیاسی باید برای حفظ ثبات کل سیستم، از موضع خود کوتاه بیاید. این نه نشانه ضعف که نشانه خردمندی است. همچنین شخصیت‌های مورد احترام ملی، رهبران مذهبی یا بین‌المللی لازم است گاه به عنوان میانجی برای یافتن یک راه‌حل وارد میدان شوند. گاه نیز بهتر است برای حل اختلاف به نهادهای قضایی رجوع کرد و اجازه نداد مسئله به خیابان کشیده شود.

نوع سیستم حکومتی هم می‌تواند راهگشا باشد. بروس آکرمن در یکی از مقاله‌های مهم خود استدلال کرد که دموکراسی‌های جدید نباید مدل آمریکایی ریاستی را با تفکیک شدید قوا اتخاذ کنند.^{۷۹} از نظر او، مدل برتر، نه یک نظام پارلمانی ناب، بلکه آن چیزی بود که او به عنوان «پارلمانتاریسم محدود» تعریف می‌کرد. ادبیات گسترده‌ای که در مورد مزایای نسبی سیستم‌های حکومتی ریاستی یا پارلمانی وجود دارد بیشتر به سمت اثربخشی گرایش دارد تا اینکه بپرسد کدام یک قادر به محافظت از دموکراسی‌های مبتنی بر قانون اساسی است.^{۸۰} برخی استدلال می‌کنند که سیستم‌های پارلمانی ترجیح داده می‌شوند، زیرا نسبت به شرایط سیاسی متغیر پاسخگوتر

^{۷۸} Ibid. p21

^{۷۹} Bruce Ackerman, "The New Separation of Powers," Harvard Law Review 113 (2000) PP 633–729

^{۸۰} Terry Moe, M, and Michael Caldwell. "The institutional foundations of democratic government: A comparison of presidential and parliamentary systems." Journal of Institutional and Theoretical Economics (JITE)/Zeitschrift für die gesamte Staatswissenschaft 150.1 (1994) pp171-195.

هستند، می‌توانند راحت‌تر رهبران بد را کنار بگذارند و تمهیدات مؤثرتری برای حفظ پاسخگویی و بررسی تلاش‌ها برای پوپولیسم کاریزماتیک و تخریب حزبی فراهم می‌کنند^{۸۱} و اینکه سیستم‌های پارلمانی کمتر مستعد سقوط به شیوه‌های اقتدارگرایانه حکومت هستند.

حقیقت آن است که هیچ کشوری به طور کامل مصون از بحران قانون اساسی نیست، اما با این کارها می‌توان احتمال وقوع آن را به حداقل رساند و در صورت بروز، آن را به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز و دموکراتیک مدیریت کرد.

۶. نمونه‌هایی از بحران اساسی

نمونه‌های متعددی از بحران اساسی در کشورهای مختلف جهان رخ داده است که البته بر سر بسیاری از آن‌ها بحث‌وجدل‌هایی وجود دارد که آیا می‌توان آن‌ها را بحران دانست یا نه. در ادامه به برخی از این نمونه‌های اشاراتی خواهیم کرد.

۱-۶. بحران در نظام‌های ریاستی

بیشترین ادبیات حقوقی در خصوص بحران اساسی، به آمریکا تعلق دارد و حقوق اساسی این کشور همواره در نوعی از بحران به سر برده است. یکی از اولین نمونه‌های بحران اساسی در آمریکا در سال‌های اول انقلاب رخ داد. در فوریه ۱۸۰۱، آمریکا در آستانه فاجعه قرار گرفت. کالج انتخاباتی به بن‌بست رسیده بود و کار انتخاب رئیس‌جمهور بعدی به عهده مجلس نمایندگان افتاد. دوره ریاست جمهوری جان آدامز به پایان می‌رسید و قانون اساسی مشخص نکرده که اگر بن‌بست مجلس ادامه یابد، چه اتفاقی می‌افتد. حزب جمهوری‌خواه و نامزد ریاست جمهوری آن، توماس جفرسون، در انتخابات پیروز شده بودند، اما حزب فدرالیست در کنگره قدرتمند بود و بسیاری از فدرالیست‌ها در تلاش بودند تا ریاست جمهوری را به آرون بور بسپارند و اگر در این بازی شکست می‌خوردند ممکن بود جان مارشال را برای ریاست جمهوری معرفی کنند. مارشال محبوب‌ترین سیاستمدار فدرالیست در کشور بود، اما جمهوری‌خواهان مخالف او بودند. فرمانداران جمهوری‌خواه پنسیلوانیا و ویرجینیا شبه‌نظامیان ایالتی خود را آماده می‌کردند تا در صورتی که فدرالیست‌ها از ترفند قانونی برای گرفتن ریاست جمهوری استفاده کنند، به واشنگتن حرکت کنند. روزنامه‌های برجسته فدرالیست مدعی شدند شبه‌نظامیان ماساچوست متشکل از ۶۰۰۰۰ نفر مسلح آماده نبردند.^{۸۲} انتخاب جفرسون در مجلس نمایندگان به عنوان مقدمه‌ای برای شعله‌ور شدن در کالج انتخاباتی بود. با این بحران ریاست‌جمهوری به کانون آشکار رقابت تبدیل شد. اگرچه آمریکا در سال ۱۸۰۱ از لبه پرتگاه عقب‌نشینی کرد، اما ظهور ریاست پله بیسیستی^{۸۳} باعث ایجاد تقابل‌های نهادی شد که ترتیبات اساسی قانون اساسی را تا پایان دهه تغییر داد.^{۸۴}

بحران سال ۱۹۷۴ واترگیت و استعفای نیکسون از بحران‌های معروف آمریکاست. رئیس‌جمهور ریچارد نیکسون پس از رسوایی واترگیت از انتشار نوارهای ضبط‌شده مکالمات کاخ سفید امتناع کرد و ادعا کرد که طبق اختیارات اجرایی می‌تواند از این کار سر باز زند. نهادهای قضایی و کنگره بر اساس قانون اساسی خواهان شفافیت بودند، اما رئیس‌جمهور از تبعیت سر باز زد و این به یک بحران قدرت بین قوای سه‌گانه تبدیل شد.^{۸۵}

بحران انتخاباتی سال ۲۰۰۰ بین بوش و الگور و اختلاف شدید بر سر شمارش آرا در ایالت فلوریدا آمریکا را وارد بحران اساسی کرد. قانون اساسی آمریکا سازوکار شفاف و جزئی برای حل اختلاف‌های انتخاباتی در سطح ایالت‌ها ندارد. دیوان عالی ایالات متحده با رأی

^{۸۱} Tom Ginsburg and Aziz Z Huq, *op cit*, p 183.

^{۸۲} Bruce, Ackerman *The Failure of the Founding Fathers: Jefferson, Marshall, and the Rise of Presidential Democracy*. (Belknap Press 2005) p3

^{۸۳} Plebiscitarian presidency Cox Han, Lori "The President Over the Public: The Plebiscitarian Presidency at Center Stage." In: *The Presidency and the Challenge of Democracy*, eds. Michael A. Genovese and Lori Cox Han. New York: Palgrave Macmillan Publishers (2006) 119-138

Aaron Wildavsky. "The Plebiscitarian Presidency or Politics without Intermediaries" in: *The Beleaguered Presidency*. (Routledge Aaron Wildavsky. 1991)

^{۸۴} Bruce, Ackerman *The Failure of the Founding Fathers*. *Op cit*. p5

^{۸۵} Keith Olson, *Watergate: the presidential scandal that shook America*. (University Press of Kansas, 2016)

۵ به ۴، شمارش مجدد آرا را متوقف کرد و عملاً بوش را برنده اعلام کرد. مشروعیت دیوان عالی زیر سؤال رفت. اعتماد عمومی به انتخابات لطمه دید و این پرونده به نماد دخالت سیاسی در فرایند قضایی تبدیل شد.^{۸۶}

در برزیل در ۲۰۱۵-۲۰۱۶ دیلما روسف، رئیس‌جمهور وقت، به سوء مدیریت مالی و پنهان‌کاری بودجه متهم شد. کنگره روند استیضاح را پیش برد، اما در تعریف جرم برای استیضاح در قانون اساسی ابهام وجود داشت. بحث بر سر این بود که آیا اقدام او تخلف بود یا خیانت به قانون اساسی. سرانجام رئیس‌جمهور برکنار شد و شکاف عمیق سیاسی و بی‌اعتمادی گسترده به نهادهای دموکراتیک ایجاد شد.^{۸۷}

۲-۶. بحران در نظام‌های پارلمانی

در نظام‌های پارلمانی نیز نمونه‌ها متعددی از بحران اساسی وجود دارد. یک نمونه پاکستان است. از زمان استقلال پاکستان، بسیاری از مشکلات قانون اساسی از نقش ارتش در دولت ناشی شده است. قدرت روزافزون ارتش و تضعیف احزاب سیاسی، ارتش را به نیروی سیاسی اصلی در کشور تبدیل کرده است. در ۷ اکتبر ۱۹۵۸، رئیس‌جمهور اسکندر میرزا قانون اساسی را لغو و در کشور حکومت نظامی اعلام کرد. این اولین مورد از رژیم‌های نظامی متعددی بود که تاریخ پاکستان را خدشه‌دار کرد. با این اقدام، قانون اساسی ۱۹۵۶ لغو، وزرا برکنار، مجالس مرکزی و ایالتی منحل و تمام فعالیت‌های سیاسی ممنوع شد. ژنرال محمد ایوب خان، فرمانده کل نیروهای مسلح وقت، به عنوان مدیر ارشد حکومت نظامی منصوب شد. سیستم پارلمانی در پاکستان به پایان رسید. ظرف سه هفته پس از تصدی مسئولیت در ۲۷ اکتبر ۱۹۵۸، اسکندر میرزا توسط ژنرال ایوب خان برکنار شد و سپس خود را رئیس‌جمهور اعلام کرد. ایوب خان یک کمیسیون قانون اساسی تشکیل داد که نه‌تنها مسئولیت ارائه توصیه‌هایی در مورد قانون اساسی آینده را بر عهده داشت، بلکه باید علل شکست حکومت پارلمانی در پاکستان را نیز بررسی می‌کرد. ایوب خان از یافته‌های این کمیسیون راضی نبود. قانون اساسی ۱۹۶۲ با توصیه کمیسیون قانون اساسی بسیار متفاوت بود، زیرا ایوب خان طرفدار شکل ریاستی حکومت بود. قانون اساسی ۱۹۶۲ و به سه سال و نیم حکومت نظامی ایوب خان پایان داد. یک دولت مشروطه غیرنظامی تحت رهبری ایوب خان جایگزین رژیم نظامی قبلی او شد. این موضوعات و مسائل باعث بحران‌های قانون اساسی در پاکستان در دوره ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۹ شد.^{۸۸} بحران ۲۰۰۷ مارس تا نوامبر ۲۰۰۷ نمونه دیگری است. ژنرال پرویز مشرف، رئیس‌جمهور وقت، رئیس دیوان عالی کشور (افتخار چودری) را تعلیق کرد. حقوقدانان و جامعه مدنی علیه این اقدام اعتراض کردند. رئیس‌جمهور هم‌زمان رئیس ارتش بود و از قدرت اجرایی برای کنترل قوه قضاییه استفاده می‌کرد. قانون اساسی موقتاً تعلیق شد و وضعیت اضطراری اعلام شد. سرانجام قضاات برکنار شده به قدرت رسیدند، مشرف استعفا داد و استقلال قضایی تقویت شد.^{۸۹}

در انگلستان نیز بحران اساسی در نتیجه استعفای ادوارد هشتم از سلطنت نمونه معروفی است. در دسامبر ۱۹۳۶ ادوارد هشتم تصمیم گرفت با والیس سیمپسون، زن مطلقه آمریکایی، ازدواج کند. دولت بریتانیا، کلیسای انگلستان و پارلمان با این تصمیم مخالف بودند. قانون اساسی بریتانیا بر اساس عرف و سنت اداره می‌شود، نه سند مکتوب. شاه در رأس حکومت است، اما نمی‌تواند برخلاف خواست دولت منتخب عمل کند. سرانجام ادوارد هشتم از سلطنت استعفا داد و نشان داد که قدرت نمادین سلطنت باید با نظام پارلمانی سازگار باشد. ریشه بحران‌های اساسی انگلستان را می‌توان در شکست‌های گذشته در اصلاح ترتیبات دولتی پیشامدرن بریتانیا جستجو کرد. تداوم فرهنگ سیاسی سازمان‌یافته حول سنت سیاسی بسیار متمرکز بریتانیا با چشم‌انداز اصلاحات مبتنی بر مدیریت عمومی جدید ناسازگار بوده است. این امر منجر به یک دولت نامنسجم شده است. دولت‌های متوالی تلاش می‌کنند با نقاط ضعف حکومتی از طریق

^{۸۶} Bruce, Ackerm. BUSH v G.ORE. Op cit

^{۸۷} Felipe, Nunes, and Carlos Ranulfo Melo. "Impeachment, political crisis and democracy in Brazil." *Revista de Ciencia Política* 37.2 (2017): 281-304.

^{۸۸} Yousif Pardes .Yasmeen"An Analysis of the Constitutional Crisis in Pakistan-1969-1958-" *The Dialogue Volume VII*.Number 4.(2012)

^{۸۹} Faqir Khan. "Judicial crisis in Pakistan during Musharraf regime." *Pakistan Journal of History and Culture* 35.2 (2014) pp125-140

اصلاحات تدریجی، به جای اصلاحات در سطح کل سیستم، مقابله کنند. تنها یک بازنگری و اصلاح کلی ترتیبات حکومتی بریتانیا، بحران‌های کنونی آن را حل خواهد کرد.^{۹۰} بحران قانون اساسی برگزیت (۲۰۱۶-۲۰۱۹) از بحران‌های جدید انگلستان است. پارلمان بارها با توافق نخست‌وزیر ترزا می به مخالفت برخاست و در نهایت، دادگاه عالی در پرونده تاریخی میلر دوم حکم داد که تعلیق پارلمان توسط دولت غیرقانونی بوده است. این حکم، بر اصل حاکمیت پارلمان به عنوان بنیاد قانون اساسی بریتانیا تأکید کرد و قدرت دولت را محدود ساخت. همه‌پرسی برگزیت باعث ایجاد یک شکاف عمیق اجتماعی و سیاسی در کشور شد و پرسش‌های بنیادینی درباره حاکمیت پارلمان در مقابل حاکمیت مردم مطرح کرد که آیا رأی مردم در همه‌پرسی باید بر رأی نمایندگان منتخب آنان در پارلمان ارجحیت داشته باشد؟

نمونه دیگر بحران تشکیل دولت (۲۰۱۰-۲۰۱۱) در بلژیک است که با ۵۴۱ روز رکورددار طولانی‌ترین دوره بدون دولت در تاریخ دموکراسی‌های مدرن است که نتیجه شکافی بود بین احزاب سیاسی منطقه فلاندر که خواهان خودمختاری بیشتر بودند و احزاب منطقه والونی که بر حفظ اختیارات دولت مرکزی اصرار داشتند. پس از انتخابات، هیچ ائتلاف سیاسی نمی‌توانست در پارلمان فدرال اکثریت لازم برای تشکیل دولت را به دست آورد. این بن‌بست، عملکرد عادی حکومت را با مشکل مواجه کرد و بلژیک را در آستانه فروپاشی فدرال قرار داد.

نمونه دیگر بحران ۲۰۱۱ در ایتالیا است که ترکیبی از یک بحران اقتصادی و سیاسی بود. ایتالیا بدهی‌های زیادی داشت و دولت برلوسکونی در اوج بحران، فاقد اکثریت پارلمانی برای تصویب سیاست‌های ریاضتی ضروری بود. این بن‌بست سیاسی، اعتماد بازارهای مالی را از بین برده و بحران را تشدید می‌کرد. در یک اقدام بی‌سابقه، نخست‌وزیر منتخب تحت فشار نهادهای اروپایی و رئیس‌جمهور ایتالیا استعفا داد و یک دولت تکنوکرات به رهبری ماریو مونتی، تشکیل شد. این دولت با پشتیبانی یک ائتلاف گسترده از احزاب، سیاست‌های سخت ریاضتی را تصویب کرد.

در ترکیه نیز بحران نظام پارلمانی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ منجر به هرج و مرج سیاسی، درگیری احزاب و ناتوانی مجلس در انتخاب رئیس‌جمهور شد. لازم به ذکر است که ترکیه تا سال ۲۰۱۷ نظام پارلمانی داشت و از این سال به بعد با گسترش اختیارات رئیس‌جمهور به سمت ریاستی حرکت کرد. قانون اساسی جمهوری ترکیه سازوکاری برای عبور از بن‌بست پارلمانی نداشت. ارتش به بهانه نجات جمهوری کودتا کرد و قانون اساسی را تعلیق نمود. این مسائل به تعلیق دموکراسی، تدوین قانون اساسی جدید توسط شورای نظامی و تقویت نقش نهادهای غیرمنتخب در سیاست منجر شد.^{۹۱}

۳-۶. بحران اساسی در نظام‌های نیمه ریاستی

معروف‌ترین نظام نیمه ریاستی، جمهوری پنجم فرانسه و قانون اساسی ۱۹۵۸ است. نظام نیمه ریاستی که نخستین بار به صورت نظام‌مند توسط موريس دوورژه تعریف شد، ترکیبی از ویژگی‌های نظام ریاستی و پارلمانی است. در این نظام، رئیس‌جمهور از طریق انتخابات عمومی برگزیده می‌شود و نخست‌وزیر در برابر پارلمان پاسخگو است.^{۹۲} این دوگانگی قدرت، اگرچه در شرایط عادی می‌تواند موجب توازن شود، اما در شرایط تنش سیاسی، منبع اصلی بحران‌های قانون اساسی است بحران قانون اساسی در نظام‌های نیمه ریاستی معمولاً زمانی بروز می‌کند که مرز اختیارات رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر مبهم شود یا یکی از قوا از سازوکارهای قانون اساسی برای حذف دیگری استفاده کند. بحران مشروعیت پارلمانی و ناتوانی در تشکیل دولت‌های پایدار منجر به دخالت شارل دوگل و بازنویسی قانون اساسی شد. در این بحران نظام حقوقی قادر به تشکیل دولت مؤثر نبود. در دوره‌های ۱۹۸۶-۱۹۸۸ (میتران - شیراک) و ۱۹۹۷-۲۰۰۲

^{۹۰} David Richards, Martin J Smith, Sam Warner and David Marsh 'Crisis what crisis?' Understanding the recurring problems of the British state. The British Journal of Politics and International Relations, Vol.27no2(2025) P462

^{۹۱} Levent Köker. "Turkey's Political-Constitutional Crisis: An Assessment of the Role of the Constitutional Court." Constellations: An International Journal of Critical & Democratic Theory 17.2 (2010).

^{۹۲} Robert. Elgie, *Semi-Presidentialism: Sub-Types and Democratic Performance* (Oxford University Press, 2011)

(شیراک - ژوسپن)، اختلافات شدید بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر از احزاب رقیب، سبب بحران‌های تفسیری در خصوص اختیارات سیاست خارجی، انتصاب وزرا و انحلال مجلس شد.

جمهوری وایمار را نظام نیمه ریاستی خوانده‌اند. آلمان وایماری و فروپاشی جمهوری و صعود نازی‌ها از دیگر نمونه‌های بحران اساسی است. استفاده مکرر از ماده ۴۸ قانون اساسی وایمار، اجازه حکومت اضطراری به رئیس‌جمهور بن‌بست پارلمان، ناتوانی در تشکیل دولت، فرمان‌های اضطراری متوالی ابزارهای قانونی برای وضعیت اضطراری به‌طور دائم و سیاسی استفاده شدند. این بحران منجر به واگذاری قدرت به آدولف هیتلر، شکست قانون اساسی وایمار و برآمدن فاشیسم و جنگ جهانی دوم شد.

نمونه دیگر پرتغال است که در اواخر دهه ۱۹۷۰، اختلاف میان رئیس‌جمهور نظامی (آنتونیو رامالو ئانس) و دولت غیرنظامی درباره اختیارات ریاست‌جمهوری در انتصاب وزرا و کنترل نیروهای مسلح، به بحرانی انجامید که در نتیجه، اصلاحات ۱۹۸۲ اختیارات رئیس‌جمهور را کاهش داد و شورای انقلاب منحل شد.^{۹۳}

در سریلانکا نیز در اکتبر ۲۰۱۸، رئیس‌جمهور مایتریپالا سیریسنا، نخست‌وزیر منتخب (رانیل ویکرمسینگه) را بدون رأی عدم اعتماد پارلمان برکنار کرد و ماهیندا راجاپاکسه را منصوب نمود. پارلمان این اقدام را غیرقانونی دانست و کشور برای چند هفته وارد بحران دوگانگی قوه مجریه شد. در نهایت، دیوان عالی سری‌لانکا تصمیم رئیس‌جمهور را مغایر قانون اساسی دانست.^{۹۴}

نمونه دیگر تونس است که در ژوئیه ۲۰۲۱، رئیس‌جمهور قیس سعید، با استناد به ماده ۸۰ قانون اساسی (وضعیت استثنایی)، پارلمان را تعلیق و دولت را منحل کرد. منتقدان این اقدام را کودتای قانون اساسی دانستند، زیرا شرایط قانونی وضعیت اضطراری از جمله مشورت با نخست‌وزیر و رئیس پارلمان رعایت نشده بود. در واقع، سعید از وضعیت استثنایی برای تعلیق دائم نظم نیمه‌ریاستی و تمرکز قدرت در دست خود استفاده کرد.

جمهوری اسلامی نیز ایران از دید بسیاری از پژوهشگران، یک نظام نیمه ریاستی است.^{۹۵} یکی از مهم‌ترین بحران‌ها در قانون اساسی ۱۳۵۸، نظامی نیمه ریاستی با دو رأس اجرایی رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر بود. ابوالحسن بنی‌صدر با مجلس شورای اسلامی و جناح اکثریت درباره انتخاب نخست‌وزیر و حدود اختیارات خود دچار اختلاف شد. نهایتاً روابط رئیس‌جمهور با نخست‌وزیر و نهاد رهبری به بن‌بست رسید و در خرداد ۱۳۶۰، با تأیید رهبر، بنی‌صدر به دلیل عدم کفایت سیاسی برکنار شد. این بحران نشان داد دوگانگی میان رئیس‌جمهور منتخب مردم و نخست‌وزیر منتخب مجلس می‌تواند به تعارض نهادی منجر شود. این دوگانگی بعدها مشکلات بیشتری به وجود آورد و میان رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر شکاف‌هایی به خاطر اختلاف خط‌مشی‌ها به وجود آمد. این بن‌بست اجرایی یکی از انگیزه‌های تشکیل شورای بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸ شد که در نتیجه آن، سمت نخست‌وزیری حذف و اختیارات رئیس‌جمهور افزایش یافت. نمونه دیگر بحران اساسی پس از انتخابات ۱۳۸۸ بود که اعتراضاتی نسبت به نتایج اعلام‌شده شکل گرفت. معترضین نهادهای نظارتی قانون اساسی را متهم به جانب‌داری کردند و مشروعیت انتخاباتی دچار بحران شد.

بحران‌های قانون اساسی در نظام‌های نیمه ریاستی نشان می‌دهد که ریشه اصلی بحران‌ها نه در نقض آشکار قانون، بلکه در ابهام ساختاری قانون اساسی است. در نظام‌هایی که توازن قوا میان رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر به‌طور دقیق تعریف نشده، هر اختلاف سیاسی می‌تواند به بحران قانون اساسی با ابعاد تفسیری یا نهادی تبدیل شود. در این نظام‌ها بحران در نظام نیمه ریاستی، بیش از آنکه انحراف از قانون باشد، نشانه ناکارآمدی طراحی قانون اساسی است.

نتیجه‌گیری

^{۹۳} Jose. Magone, *Politics in contemporary Portugal: Democracy evolving*. (Lynne Rienner Publishers 2014)

^{۹۴} Roban. Edrisinha, "Constitutionalism and Sri Lanka's gaullist presidential system." *Reforming Presidentialism: Provenance, Problems and Prospects*, Asange Welikale (ed.) Centre for Policy Alternatives, Colombo (2015): 931-951

^{۹۵} توکل حبیب زاده و محمد برومند. جایگاه نظام ریاستی یا پارلمانی در نظام حقوقی ایران، مطالعات حقوقی دولت اسلامی، دوره اول شماره اول (۱۳۹۱): ۱۰۱-۱۰۳

قانون اساسی مفهومی بسیار دشوار و پیچیده است و درک آن و نظریه‌پردازی در خصوص آن از حوزه‌های دشوار نظری در دانش حقوق است که در نظریه حقوق اساسی در مورد آن صحبت می‌شود. این مفهوم به خاطر موقعیت کلیدی و مهمی که دارد برای حقوقدانان و اندیشمندان سیاست همواره مورد پرسش بوده است و سخن گفتن در مورد آن در مرزهای این دو دانش حرکت می‌کند. در آغاز پیدایش قانون اساسی به عنوان سندی مکتوب در پایان قرن هیجدهم، چنین گمانی وجود داشت که با نوشتن قانون اساسی همچون سندی راهنما برای حل هر مشکل و اختلاف نظر می‌توان به آن مراجعه و اختلافات را حل کرد. گذشت زمان خلاف این را نشان داد. به تدریج همه نظام‌های حقوق اساسی با مشکلات و دشواری‌هایی مواجه شدند که در قانون اساسی راهکاری برای آن وجود نداشت. یا راهکاری وجود داشت، اما بازیگران سیاسی حاضر نبودند به آن تن بدهند؛ یا وضعیت اضطراری به وجود می‌آمد که قانون اساسی را به محاق می‌برد. موضوعاتی از این دست از همان ابتدا قانون اساسی را با مشکلاتی مواجه کرد و به تدریج نظریه حقوق اساسی برای توضیح این وضعیت مفهومی به نام بحران اساسی یا بحران قانون اساسی را خلق کرد.

این مقاله کوشش کرد ضمن تعریف بحران اساسی آن را از برخی مفاهیم هم‌مرز تفکیک کند. از میان مفاهیم متعددی که با بحران اساسی همپوشانی دارند برخی مفاهیم مانند فرسایش اساسی و پوسیدگی اساسی نسبت بسیار نزدیکی با این مفهوم دارند که در این مقاله در مورد آن‌ها صحبت شد. باید اذعان داشت که هنوز نظریه حقوق اساسی نتوانسته است به دقت مرزهای این مفاهیم را مشخص و از هم تفکیک کند. شاید به همین هنوز مقالات و تحقیقاتی برای نشان دادن مرزهای آن‌ها نوشته می‌شود. عبور از بحران و چگونگی رفع آن نیز از مباحث ظریفی است که در این مقاله کوشش شد به آن اشاره کوتاهی شود.

حقوق اساسی ایران با سابقه بیش از یک‌صد سال از آغاز پیدایش تا به امروز علی‌رغم تلاش‌های بزرگان و پدید آوردن نوشته‌هایی در خور به وجوه نظری قانون اساسی توجه اندکی کرده است. تجربه قانون اساسی مشروطیت و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و حوادثی که بر آن رفته است مملو از ماجراها و اتفاقاتی است که توضیح آن‌ها نیازمند مجهز بودن به دستگاه نظری مفاهیمی است که در نظریه حقوق اساسی مطرح می‌شوند. مقالاتی از این دست کوشش می‌کنند این ابزارهای نظری را در اختیار حقوقدانان ایرانی قرار دهند تا با جرح و تعدیل در آن‌ها برای تحلیل حوادث حقوق اساسی در ایران از این مفاهیم بهره ببرند.

فهرست منابع

حبیب زاده، توکل و محمد برومند. (۱۳۹۱) «جایگاه نظام ریاستی یا پارلمانی در نظام حقوقی ایران»، مطالعات حقوقی دولت اسلامی، (۱): ۷۵-۱۰۷
شیدایی نوید، ابراهیم موسی زاده، (۱۴۰۲) «بررسی تطبیقی مدیریت شرایط اضطراری در نظام حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران و برخی کشورهای اتحادیه اروپا در مدیریت کرونا با تکیه بر نقش مجالس قانون گذاری»، اندیشه‌های حقوق عمومی... ۱۳(۱)
مجبی، داود و حامد کرمی (۱۳۹۵) «ماهیت شناسی الگوهای پاسخ به وضعیت‌های اضطراری با تأکید بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، آفاق امنیت، ۶۷-۹۷: (۳۲)۹

مجبی، داود، سیدعلی اصغر رحیمی و پروین زارعی (۱۴۰۲) «تعلیق حقوق بشر در وضعیت‌های اضطراری؛ هم‌سنجی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی»، پژوهش حقوق تطبیقی اسلام و غرب، ۱۰(۱) ۲۳۷-۲۶۴

Book:

Ackerman. Bruce, (2005) *The Failure of the Founding Fathers: Jefferson, Marshall, and the Rise of Presidential Democracy*. Belknap Press
Ackerman. bruce. ed. (2002) *BUSH v G. ORE The Question of Legitimacy*. Yale university press
Balkin. Jack (2018) "Constitutional Crisis and Constitutional Rot" In: Graber .Mark A. Sanford Levinson.
Mark Tushnet. ed (2018) *Constitutional Democracy in Crisis?* Oxford University Press.
Balkin. Jack (2020) *the Cycles of Constitutional Time*, Oxford University Press
Balkin. Jack *Constitutional Rot* (2018) in: *Can It Happen Here?: Authoritarianism in America*. Cass R. Sunstein ed. Dey Street Books
Barber, Sotirios (2014) *Constitutional Failure*. University Press of Kansas

Batory, Agnes(2022) "Hungary: Creeping Authoritarianism in the Name of Pandemic Response."in: *Populists and the Pandemic. How Populists around the World Responded to COVID-19*. Edited by Nils Ringe and Lucio Rennó Routledge

Edrisinha, Rohan. "Constitutionalism and Sri Lanka's gaullist presidential system." *Reforming Presidentialism: Provenance, Problems and Prospects*, Asange Welikale (ed.) (Centre for Policy Alternatives, Colombo 2015)

Elgie, Robert. *Semi-Presidentialism: Sub-Types and Democratic Performance* (Oxford University Press, 2011)

Freyer, Tony(1984) *The Little Rock Crisis: A Constitutional Interpretation* .Westport, Conn: Greenwood Press

Ginsburg, Tom and Aziz Z Huq(2018) *How to Save a Constitutional Democracy*. Chicago: University of Chicago Press

Graber, Mark. Sanford Levinson, and Mark Tushnet (2018) "Constitutional Democracy in Crisis? Introduction". In: Graber .Mark A.Sanford Levinson. Mark Tushnet. ed(2018)*Constitutional Democracy in Crisis?* Oxford University Press

Griffin, Stephen M.(1996)*American Constitutionalism: From Theory to Politics*. Princeton university press

Hellman .Joel et al(2000)"Measuring State Capture", World Bank Policy Paper.

Lori .Cox Han(2006) "The President Over the Public: The Plebiscitary Presidency at Center Stage." In *The Presidency and the Challenge of Democracy*, eds. Michael A. Genovese and Lori Cox Han. New York: Palgrave Macmillan Publishers

Magone, José. *Politics in contemporary Portugal: Democracy evolving*. (Lynne Rienner Publishers 2014)

Meyer, Emilio Peluso Neder(2021) *Constitutional erosion in Brazil*. Bloomsbury Publishing

Olson Keith(2016)W. *Watergate: the presidential scandal that shook America*.University Press of Kansas

Wildavsky.Aaron(1991) "The Plebiscitary Presidency, or Politics without Intermediaries" in: *The Beleaguered Presidency*.Routledge Aaron Wildavsky

Articl:

Ackerman Bruce(2000)"The New Separation of Powers," Harvard Law Review.1 633– 729

Albert. Richard.(2021)"A Theory of American Constitutional Time". Boston University Law Review.101. 1807-1829

Bogaards, Matthijs(2018) "De-democratization in Hungary: diffusely defective democracy." *Democratization*. 25(8)1481-1499

Contiades .Xenophon and Alkmene Fotiadou(2015)"On Resilience of Constitutions: What Makes Constitutions Resistant to External Shocks?," *Vienna Journal on International Constitutional Law*. 9. 3– 26

Dávid-Barrett, Elizabeth(2023) "State capture and development: a conceptual framework." *Journal of International Relations and Development*.1. 1-21

Faqir Khan(2014)"Judicial crisis in Pakistan during Musharraf regime." *Pakistan Journal of History and Culture*. 35(2). 125-140

Felipe, Nunes, and Carlos Ranulfo Melo(2017) "Impeachment, political crisis and democracy in Brazil." *Revista de Ciencia Política* 37(2) 281-304

Köker, Levent(2010) "Turkey's Political-Constitutional Crisis: An Assessment of the Role of the Constitutional Court." *Constellations: An International Journal of Critical & Democratic Theory*. 17(2) 328-344

Loughlin. Martin(2019)"The Contemporary Crisis of Constitutional Democracy " *Oxford of Legal Studies*. 39. 435-454

Richards. David, Martin J Smith. Sam Warne and David Marsh(2025) 'Crisis what crisis?' Understanding the recurring problems of the British state. *The British Journal of Politics and International Relations*, Vol. 27(2) 462–476

Scheppele, Kim Lane. (2018) "Autocratic legalism." *The University of Chicago Law Review* 85.(2) 545-584

Tushnet Mark(2004) "Constitutional Hardball," John Marshall Law Review. 37.523-523
 Waldner. David and Ellen Lust(2018)"Unwelcome Change: Coming to Terms with Democratic Backsliding," Annual Review of Political Science.21. 93-113
 Whittington Keith E.(2002)"Yet Another Constitutional Crisis?", William & Mary Law Review. 43(2) 2093-2149 [https://scholarship.law.wm.edu/wmlr/43\(5\)2093](https://scholarship.law.wm.edu/wmlr/43(5)2093)
 Yousif Pardes .Yasmeen.(2012) "An Analysis of the Constitutional Crisis in Pakistan.1969-1958-The Dialogue.7(4).374-392
 Moe, Terry M., and Michael Caldwell.(1994)"The institutional foundations of democratic government: A comparison of presidential and parliamentary systems." Journal of Institutional and Theoretical Economics (JITE)/Zeitschrift für die gesamte Staatswissenschaft .150(1) 171-195
 Bermeo. Nancy (2016)"On Democratic Backsliding", Journal of Democracy,27. 5-19

Concept of constitutional crisis (comparative study)

Abstract: In the constitutional theory, various concepts and doctrines about constitution have been developed. One of these concepts is the constitutional crisis. In every country possessing a constitutional legal system, there may arise particular political or legal circumstances in which the constitutional system becomes incapable of providing an adequate response or solution. This article, employing a descriptive–analytical method and relying on comparative study, seeks to address the question of what the notion of a constitutional crisis means and how such a crisis can be identified. In a constitutional crisis, the principles embodied in the constitution and the broader legal system of the state fail to resolve a serious conflict or dysfunction within the operation of government. Constitutional crises can take various forms and typologies, which are examined in this study. The concept of a constitutional crisis bears close relation to other notions such as constitutional erosion, constitutional rot, and the state of emergency, all of which are discussed comparatively in this article. Given the diversity of political and legal systems across the world, the manifestations of constitutional crises differ from one system to another. Therefore, this paper also explores several examples of such crises in various constitutional regimes

Keywords: Constitution, constitutional crisis, constitutional erosion, constitutional rot